

ترجمه انگلیسی این مقاله نیز با عنوان:  
The Field of Appresentation in the Ritual Architecture of Ardabil: A  
Phenomenological-Cultural Analysis of Presence, Memory, and Symbol  
در همین شماره مجله به چاپ رسیده است.

مقاله پژوهشی

## میدان هم‌حضور در معماری آیینی اردبیل: تحلیلی پدیدارشناختی - فرهنگی از حضور، خاطره و نشانه\*

سوئل مهدیلو<sup>۱</sup>، فریبرز دولت‌آبادی<sup>۱\*</sup>، معصومه یعقوبی<sup>۲</sup>

۱. گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۸/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵

### چکیده

**بیان مسئله:** در سپهر پساسکولار، معماری سکونت دیگر صرفاً ظرف زیستن مادی نیست، بلکه به میدانی برای حضور، تعلیق ادراکی و تجربه ژرف قدسی بدل می‌شود. با وجود اهمیت این تحول، هنوز مدل‌های دقیقی برای تبیین لایه‌های درهم‌تنیده بدن، حافظه، نشانه و طنین ارائه نشده‌اند.

**هدف پژوهش:** این مقاله می‌کوشد سازوکار پیدایش معنا در فضاهای سکونت آیینی را در بستر فرهنگی-زیسته و از خلال مدلی چندلایه و پدیدارشناختی تحلیل کند؛ مدلی مبتنی بر ادراک حسی، حافظه زیسته، رمزگان فرهنگی، آرکیتایپ‌های ناخودآگاه و کیفیت‌های طنین‌مند که نشان می‌دهد چگونه این عناصر می‌توانند به آیینی شدن تجربه سکونت بیانجامند.

**روش پژوهش:** تحلیل مقاله بر پایه رویکردی کیفی-تفسیری است که با تلفیق پدیدارشناسی ادراک، نشانه‌شناسی فرهنگی، روان‌کاوی رمزگان‌های ناخودآگاه و معناشناسی زیسته، مدل «میدان هم‌حضور» را در سه نمونه تاریخی-آیینی اردبیل می‌آزماید. روش تحلیل نیز مبتنی بر ترکیب توصیف حسی، تبارشناسی حافظه جمعی، خوانش رمزگان فضایی و واکاوی اتمسفر ادراکی است.

**نتیجه‌گیری:** فضا، در نقطه تلاقی ادراک و خاطره، نه ظرفی منفعل، بلکه میدانی زنده برای رویداد معناست؛ جایی که سوژه از خلال مکث، تکرار و مواجهه، دگرگون می‌شود. حرکت تأملی بدن، بازتاب حافظه‌های نسلی، رمزهای جهت‌مند فضایی و طنین نور، صدا و ماده، همگی در تجربه‌ای درونی به هم می‌پیوندند و مکانی را می‌سازند که همچون رحم هستی‌شناختی، شرایط تولد دوباره درون را فراهم می‌کند. در این بستر، خاطرهای ژرف و ناگفته از عهد نخستین - که به گونه‌ای ناخودآگاه و آرکیتایپی در کالبد فضا رسوب کرده است - احضار می‌شود و سکونت را به امری قدسی بدل می‌سازد. مدل میدان هم‌حضور نشان می‌دهد که سکونت، در صورتی که میدان هم‌حضور را در خود فعال سازد، می‌تواند به کیفیتی آیینی، مکاشف‌های و تحول‌بخش دست یابد. چنین فضایی، نه فقط محمل بازنمایی فرم، بلکه بستری برای تجربه آرکیتایپی از حضور، وقفه و بازگشت است؛ جایی برای سکونت قدسی، مواجهه درونی و تبدیل انسان به سوژه‌های بیدار در دل هستی.

**واژگان کلیدی:** میدان هم‌حضور، سکونت آیینی، طنین قدسی، حافظه فرهنگی، نشانه‌شناسی فضا، پدیدارشناسی معماری.

### مقدمه و بیان مسئله

معماری در دهه‌های اخیر بوده است؛ جهانی که در آن، شتاب فناوری، غلبه مصرف‌گرایی و فروپاشی حافظه فرهنگی، تجربه فضا را از ساحت حضور و درک به نمایش و مصرف فرو کاسته‌اند (Norberg-Schulz, 1980). در این بستر، فضا دیگر صرفاً ظرفی برای عملکردهای فیزیکی یا زیبایی‌شناسی بصری نیست، بلکه به میدانی چندلایه برای برساخت معنا، بازتاب

مسئله معنا در معماری، به‌ویژه در بافت بحرانی و گسسته زیست‌جهان معاصر، یکی از چالش‌های بنیادین اندیشه

\* این مقاله برگرفته از رساله دکتری «سوئل مهدیلو» با عنوان «واکاوی نقش مفهوم ذهنیت عامه در فرایند شکل‌گیری مسکن پس از انقلاب اسلامی شهر اردبیل» است که به راهنمایی دکتر «فریبرز دولت‌آبادی» و مشاوره دکتر «معصومه یعقوبی» در سال ۱۴۰۴ در دانشکده معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران غرب انجام شده است.

\*\* نویسنده مسئول: F.dolatabadi@wtiau.ac.ir. ۰۹۱۲۲۴۸۵۵۴۲

به رشد در پژوهش‌های معماری ایران یافته است. با این حال، بیشتر این مطالعات به تبیین تجربه زیسته در فضاهای خاص محدود شده‌اند و کمتر به طراحی یک چارچوب مفهومی لایه‌مند برای تحلیل حضور قدسی و آیینی در معماری سکونت‌پرداخته‌اند.

در حوزه تجربه بدن‌مند و ادراک زیسته، پژوهش‌هایی نظیر دشتی (Dashti, 2024) و حسنی و همکاران (Hasani et al., 2024) به بررسی تأثیر عوامل فضایی همچون نور، صدا، بافت و بازخوردهای حسی بر تجربه ادراکی پرداخته‌اند. این مطالعات با مفهوم ادراک تن‌یافته<sup>۶</sup> در نظریه اقتصاد کنش (Proffitt, 2006) و ایده «ادراک موقعیتی» در کارهای تیمنیتسکا (Tymieniecka, 1999, 2000, 2012) هم‌راستا هستند. با این حال، این پژوهش‌ها صرفاً به یکی از سطوح تجربه اشاره دارند و از تبیین پیوند آن با دیگر لایه‌های معنایی، مانند حافظه و آیین، بازمانده‌اند. در ارتباط با حافظه فرهنگی و مکان، مقاله کلاسیک محمودی‌نژاد و همکاران (Mahmoodi Nezhad et al., 2009) با تفکیک مفهومی فضا و مکان، بر اهمیت حافظه تاریخی در مکان‌مندی فضای شهری تأکید کرده است. در همین راستا، سخاوت‌دوست و البرزی (Sekhavatdoust & Alborzi, 2018) با روش پدیدارشناسی، نشان داده‌اند که رمزگان فرهنگی چگونه در فرایند معناپردازی فضایی ایفای نقش می‌کنند. این مطالعات، با نظریه حافظه فرهنگی یان آسمان (Assmann, 2011) و ایده «فضای حافظه» در اندیشه پی‌یر نورا (Nora, 1989) همسو هستند، اما بر پیوند این حافظه با ساحت قدسی تمرکز نداشته‌اند. در حوزه نماد، آیین و ساختارهای معنایی، پژوهش‌هایی نظیر اللهیاری (Allahyari, 2023) و جعفرپور و همکاران (Jafaripour et al., 2024) نشان داده‌اند که چگونه عناصر آیینی، از تعزیه گرفته تا مفهوم «حریم» در عرفان اسلامی، بستری برای تجربه حضور معنوی فراهم می‌کنند. این مطالعات با تحلیل‌های فرهنگی سونسون (Sonesson, 1990) و نظریه رمزگان در نشانه‌شناسی فرهنگی، تقارن دارند. با این حال، این تحلیل‌ها فاقد ساختاری نظام‌مند برای ترکیب ابعاد بدن، حافظه، نشانه و قدس‌اند.

در سطح وجودی و قدسی، پژوهش لیب‌زاده (۱۴۰۱) با تکیه بر مراتب وجودی انسان در منظر عرفان اسلامی، باغ ایرانی را به‌مثابه بستری برای سلوک معنوی تحلیل کرده است. این رویکرد با آرای نوربرگ-شولتز درباره «معماری وجود» (Norberg-Schulz, 1980) و نیز تحلیل‌های فوشس (Fuchs, 2018)، پیرامون حضور در غیاب، هم‌راستا است. با این حال، تمرکز این پژوهش بیشتر بر منظر و باغ است و به معماری سکونت‌نمی‌پردازد.

در زمینه آسیب‌شناسی مدرنیته و اختلال در تجربه آیینی، پژوهش ناری قمی و عباس‌زاده (Nari Ghomi & Abbaszadeh, 2024) نشان می‌دهد که ورود گفتمان مدرن موجب تضعیف کیفیت قدسی زیست روزمره در خانه‌های ایرانی شده است. همچنین،

ناخودآگاه جمعی و تعامل بدن‌مند با حافظه، نشانه و امر قدسی تبدیل شده است.

با این حال، همان فضایی که می‌تواند بستر احضار معنا باشد، ممکن است به سبب سلطه بازنمایی‌های ایدئولوژیک یا تجاری، به میدان تحریف و حذف معنا نیز بدل شود. این مسئله به‌ویژه در معماری سکونت که به‌طور بالقوه حامل لایه‌های آیینی، خاطره‌ای و بدن‌مند است، بیشتر احساس می‌شود. بنابراین، پرسش اساسی این است که معماری چگونه می‌تواند معنا را نه فقط بازنمایی، بلکه در سطحی عمیق‌تر، حاضر سازد؟ و به‌طور خاص چگونه تجربه زیسته سکونت می‌تواند در تعامل با بدن، حافظه، رمزگان نمادین و حضور قدسی، به کیفیتی آیینی و مکاشفه‌ای تبدیل شود؟

در پاسخ به این پرسش، این مقاله چارچوبی مفهومی با عنوان «میدان هم‌حضوری»<sup>۱</sup> پیشنهاد می‌دهد؛ مدلی که ظهور معنا در معماری را در چهار لایه درهم‌تنیده تبیین می‌کند:

(۱) لایه بدن‌مند: شامل درک حسی-حرکتی و حضور جسم در فضا؛

(۲) لایه حافظه‌مند: پیوند با خاطرات فردی، حافظه فرهنگی و تاریخ نهفته در مکان؛

(۳) لایه نشانه‌مند: تحلیل رمزگان‌های فرهنگی، نمادین و زبان‌شناختی؛

(۴) لایه فرکانسی-قدسی: تجربه حضوری، الهام، مکاشفه و هم‌ارتعاشی با امر متعالی.

این مدل از تلفیق نظریه‌های پدیدارشناسی (Husserl, 1931; Heidegger, 1962; Merleau-Ponty et al., 2013)، روان‌شناسی تحلیلی (Jung, 2014)، تعالی‌محور (Maslow, 2013)، عرفان اسلامی (IbnArabi, 2006; Suhrawardi, 2020)، مطالعات حافظه و نشانه‌شناسی فرهنگی (Sonesson, 1990; Assmann, 2011) برآمده است و از طریق آن، معماری نه تنها ساختاری کالبدی، بلکه میدانی دینامیک از ادراک، رمزگذاری فرهنگی و حضور هستی‌شناختی تلقی می‌شود.

از این منظر، سکونت روزمره می‌تواند، اگر به‌درستی از لایه‌های پنهانش رمزگشایی شود، به آیینی زیسته بدل شود؛ آیینی نه لزوماً مذهبی، بلکه به‌مثابه تجربه توازن، مکاشفه، مشارکت با کیهان و خودفراوری. در معماری امروز ایران جایی که سنت، حافظه، زندگی شهری و نیاز به معنا در تعارض‌اند- ضرورت طراحی چنین چارچوبی، هم در سطح نظری و هم در سطح طراحی معماری، احساس می‌شود.

در ادامه این مقاله، پس از بررسی پیشینه پژوهش، چارچوب نظری مدل میدان هم‌حضوری معرفی و سپس از طریق تحلیل سه نمونه معماری آیینی در شهر اردبیل، کارکرد لایه‌های مدل در شکل‌دهی به تجربه آیینی سکونت بررسی می‌شود.

## پیشینه پژوهش

مطالعه فضا از منظر پدیدارشناختی، در سال‌های اخیر جایگاهی رو

به تجربه زیسته بدل می‌شوند و حافظه در طنین زمان مند حضور قدسی تجلی می‌یابد.

در این لایه نهایی، تمامی سطوح پیشین در یک حضور ارتعاشی-قدسی به پژواک درمی‌آیند. این لایه‌ها نه ایستا، بلکه در حال دگرگونی و گذارند؛ بدن از سکون به هماهنگی قدسی<sup>۸</sup> می‌رسد، حافظه از ناخودآگاه به بازشناسی فرهنگی بدل می‌شود، نشانه‌ها از رمز به تجربه تبدیل می‌شوند و طنین، نه پایان که آستانه‌ای برای اشراق و ایست زمان است. تجربه طنین مند، با ایجاد حالت «تعلیق زمانی» یا کش آمدگی درک، باعث می‌شود سوژه در میدان، به تجربه‌ای از «زمان قدسی» یا دیرش غیرخطی دست یابد (Bergson & Andison, 2010; Dreyfus & Wrathall, 2005).

طنین، در این معنا، هستی‌زایانه<sup>۹</sup> برای تولد هستی قدسی است، که می‌توان آن را با برداشت هایدگر از برون‌ایستایی (اکستاز)<sup>۱۰</sup> و گشودگی هستی (Heidegger, 1962) و همچنین با فرایند پدیدآیی هستی در جریان زیست-جهان (ontopoiesis) در اندیشه تیمینیستسکا پیوند داد (Tymieniecka, 1999, 2000).

در یک نگاه تطبیقی، می‌توان این لایه‌ها را همچون لحظات هم‌پوشان در یک صحنه معماری تحلیل کرد؛ به‌عنوان مثال در فضای گنبدخانه، بدن در حرکت آیینی فعال می‌شود، حافظه با تداعی نمادهای آشنا بیدار می‌شود، نشانه در فرم و کتیبه خوانده می‌شود؛ و طنین، از طریق پژواک صوت و نور، تجربه غیرخطی از حضور را شکل می‌دهد.

این میدان، با تنش و تبدیل میان لایه‌ها، سازنده معنای سکونت و تجربه آیینی است و امکان مواجهه سوژه با امری فراتر از خویش را فراهم می‌آورد (Merleau-Ponty et al., 2013; Fuchs, 2018).

برای ارتقای بین‌المللی چارچوب نظری، می‌توان آن را در ارتباط با نظریه‌های مشابه در دیگر حوزه‌های معرفت‌بشری نیز در نظر گرفت. به‌عنوان مثال، نظریه ادراک تن یافته<sup>۱۱</sup> در علوم اعصاب شناختی با تأکید بر نقش بدن در ساخت معنا، به‌طور هم‌راستا با لایه بدن مند این مدل قابل تفسیر است (Varela et al., 1992; Clark, 2010).

همچنین مفهوم «فضای آستانه‌ای»<sup>۱۲</sup> در انسان‌شناسی فرهنگی، که به موقعیت‌های گذار و مرزی در تجربه انسانی می‌پردازد، با لایه طنین مند در هم‌پوشانی قرار دارد (Turner et al., 2017).

سطحی دیگر، می‌توان از نظریه میدان در روان‌تحلیل‌گری گروهی نیز بهره برد، آن‌گونه که بایون (Bion, 1961)، میدان را بستری برای بروز روان‌مندی جمعی می‌داند. این نگاه به میدان به‌مثابه فضای ناخودآگاه جمعی (Hopper, 2003)، در هم‌پوشانی با لایه طنین مند قرار می‌گیرد. همچنین، در روان‌فناوری<sup>۱۳</sup> از مفهومی چون «میدان تأثیرات زیسته»<sup>۱۴</sup> استفاده می‌شود که می‌تواند طنین را به‌مثابه بروز جسمانی-احساسی حضور تحلیل کند.

در این میان، نظریه مغز طنین مند<sup>۱۵</sup> (Linás, 2002) و مفهوم هم‌زمانی عصبی<sup>۱۶</sup> (Singer, 1999)، درک ژرف‌تری از چگونگی شکل‌گیری تجربه طنین قدسی از منظر عصب‌زیستی ارائه می‌دهند. این نظریات نشان می‌دهند که هماهنگی ریتمیک بین

سلطان زاده و حسن پور (Soltanzadeh & Hasan Pour, 2019) در بررسی تکایای مازندران، نشان داده‌اند که فرهنگ محلی و هنر آیینی چگونه در تولید معنا نقش آفرینی می‌کنند. این مطالعات در سطح نمادین و اجتماعی واجد اهمیت‌اند، اما فاقد مدل مفهومی برای تحلیل ساحت قدسی در سکونت‌اند.

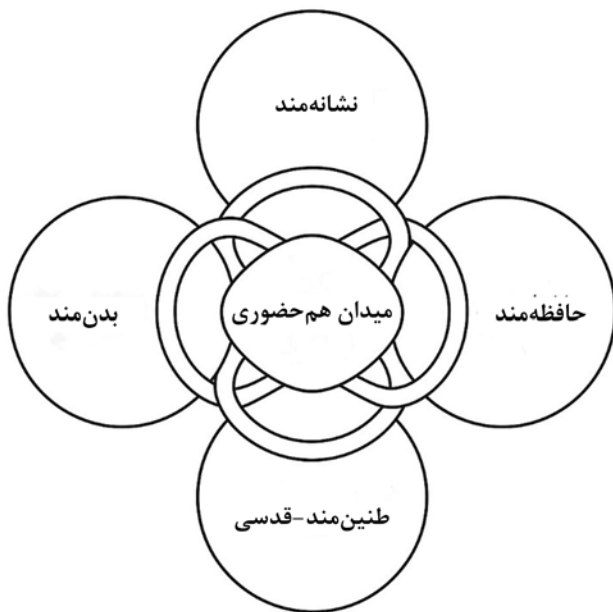
در مجموع، مطالعات پیشین هرچند به ابعاد پدیدارشناختی، نمادین، یا بدن مند فضا پرداخته‌اند، اما از طراحی یک مدل مفهومی چهارلایه که به‌صورت منسجم تجربه سکونت را در پیوند با حضور قدسی، بدن، حافظه و نشانه تبیین کند، غافل مانده‌اند. این خلأ مفهومی، ضرورت توسعه مدل «میدان هم‌حضور» را برای تحلیل معماری آیینی ایرانی و بازاندیشی معنای سکونت در بستر مدرن، آشکار می‌سازد.

از این رو، این پرسش همچنان بی‌پاسخ مانده است که چگونه می‌توان از خلال ترکیب بدن، حافظه، نشانه و فرکانس قدسی، چارچوبی برای درک «حضور مقدس در سکونت» فراهم کرد؟ این پژوهش، تلاشی در پاسخ به این پرسش است.

## چارچوب نظری

چارچوب نظری «میدان هم‌حضور» نه بر مبنای تفکیک مراحل، بلکه بر پایه پیوستاری از تعامل و درهم‌تنیدگی بین چهار سطح پدیداری شکل گرفته است. این چهار لایه -بدن مند، حافظه مند، نشانه مند و طنین مند- قدسی -هم‌چون ابعاد هم‌افزا عمل می‌کنند که هر یک بستری برای فعال‌سازی و شکوفایی لایه دیگر فراهم می‌سازند. تجربه بدن مند از طریق ادراک حسی-حرکتی، زمینه فعال‌سازی حافظه فردی و فرهنگی را فراهم می‌کند، چراکه تعامل بدنی با فضا موجب شکل‌گیری تداعی‌های عصبی و روانی می‌شود که در سطح نوروبیولوژیکی و شناختی، حافظه را به‌واسطه پیوندهای حسی-عاطفی تحریک می‌کند (Damasio, 1999; Fuchs, 2018; Sayyad et al., 2019). این فرایند، از منظر نظریه ذهن تن یافته، نشان می‌دهد که بدن نه فقط واسطه ادراک، بلکه محرک اصلی ذخیره‌سازی و بازیابی معنا در حافظه است (Varela et al., 1992; Varela, 1996; Lakoff & Johnson, 2008; Marjouei et al., 2018).

برای تقویت انسجام مفهومی، می‌توان پیوند بین تجربه بدن مند و حافظه مند را از منظر شناختی-زیستی نیز توضیح داد: بدن به‌واسطه «هم‌آوایی حسی» و «تنظیم زیستی-فضایی»، زمینه‌ساز تثبیت ردپای حافظه‌ای در مغز و بدن است. حافظه، با فراخوانی رمزگان‌های تاریخی و ناخودآگاه، بستر دریافت نشانه‌ها را مهیا می‌سازد؛ لایه‌ای که نقش رمزگشایی سوژه از نظام‌های فرهنگی و نشانه‌ای را ایفا می‌کند و با فرایند «بازشناسی روایی»، حافظه ضمنی را به معناهای بینافردی بدل می‌سازد (آزاد ارمکی، ۱۳۹۸؛ Assmann, 2011). در ادامه، لایه طنین مند، با گشودگی به تجربه قدسی، امکان هم‌پوشانی لایه‌ها را در یک میدان حضوری ارتعاشی مهیا می‌کند؛ جایی که نشانه‌ها



تصویر ۱. ساختار مفهومی میدان هم‌حضوری؛ بیانگر رابطه میان لایه‌ای و سیال معنا در تجربه فضایی. مأخذ: نگارندگان.

جدول ۱. تطبیق مفهومی چارچوب میدان هم‌حضوری با نظریه‌های میان‌رشته‌ای. مأخذ: نگارندگان.

مدل نظری	حیطه معرفتی	لایه معادل در چارچوب میدان هم‌حضوری
شناخت بدن‌مند	علوم شناختی	بدن‌مند
حافظه فرهنگی (آسمان)	مطالعات فرهنگی	حافظه‌مند
مربع نشانه‌شناختی (گریماس)	نشانه‌شناسی	نشانه‌مند
دوام قدسی (برگسون)	فلسفه زمان	طنین‌مند-قدسی

در رابطه پویای قدرت و رقابت، با یکدیگر تعامل دارند. این تنوع و تکثر مفهومی در فهم میدان، سبب می‌شود که مفهوم «میدان هم‌حضوری» نیز به‌عنوان یک ساختار استعاری-پدیداری چندلایه در نظر گرفته شود؛ ساختاری که در آن فرایندهای تبدیل، تنش و لحظات اشراقی به‌مثابه بخش‌های بنیادین تجربه معماری قدسی بروز می‌یابند.

#### • لایه بدن‌مند: ادراک، حرکت و بیداری حسی

لایه نخست، بدن را نه صرفاً به‌مثابه ابزاری برای ادراک، بلکه به‌مثابه منشأیی برای شکل‌گیری معنا در بستر میدان هم‌حضوری در نظر می‌گیرد. ادراک بدن‌مند، با تکیه بر مواجهه مستقیم با فضا، آغازگر مسیر فعال‌سازی سایر لایه‌هاست. در این‌جا، ادراک صرفاً انتقال داده حسی نیست، بلکه کنشی تنظیم‌گر، انتخاب‌گر و معناپرداز است (Gallagher, 2006).

بدن از طریق «تنظیم زیستی-فضایی» و «هم‌آوایی حسی» در برابر کیفیت‌های فضایی مانند نور، صدا، بافت، دما و ریتم قرار می‌گیرد و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. این واکنش‌ها، در عین حال که پیش‌ازبانی‌اند، ظرفیت حافظه‌مندی و تمایزگذاری را در

نواحی مختلف مغز، زمینه پیدایش یکپارچگی ادراکی-هیجانی را فراهم می‌سازد که می‌تواند به‌مثابه طنین ذهن و بدن در میدان قدسی تفسیر شود؛ همان‌گونه که نظریه نوروفنومولوژی<sup>۱۷</sup> توسط فرانسیسکو وارا (Varela, 1996) و ایوان تامپسون و همکاران (Thompson et al., 2005) مطرح شده است، بر پیوند فعال میان بدن، مغز و میدان زیسته تأکید دارد، چارچوب «میدان هم‌حضوری» نیز می‌تواند در چنین افق نظری جای‌گیری کند. این نوع نگاه، به‌ویژه با تمرکز بر هم‌زمانی عصبی، ادراک تن‌یافته و تجربه اول‌شخص، امکان پیوند میان داده‌های تجربی و شهود پدیدارشناختی را فراهم می‌سازد و از این‌رو، مدل میدان هم‌حضوری را در نسبت با پژوهش‌های معاصر قابل فهم‌تر و کاربردی‌تر می‌سازد.

به‌منظور فهم‌شهودی و یکپارچه‌ساختار مفهومی میدان هم‌حضوری، در این‌جا از یک دیگرام نظری استفاده شده است که چهار لایه مدل بدن‌مند، حافظه‌مند، نشانه‌مند و طنین‌مند-رادرون نظامی حلقوی و هم‌تنیده به‌نمایش می‌گذارد. این ساختار، با الهام از هندسه ماندالا و گرہ برومئان لاکان (Lacan, 2011)، بیانگر رابطه پویا و غیرخطی میان لایه‌هاست، به‌گونه‌ای که لحظه آپرزنتاسیون در مرکز آن، به‌مثابه نقطه تلاقی حضور قدسی و ساحت‌های زیسته، جای دارد. تصویر ۱، نه صرفاً بازنمایی‌ای بصری، بلکه تجلی استعاری پیوستاری است که از ادراک بدن‌مند تا اشراق طنین‌مند امتداد می‌یابد. برای مقایسه تطبیقی چارچوب میدان هم‌حضوری با مدل‌های نظری مشابه در حوزه‌های گوناگون، می‌توان از جدول ۱ بهره برد.

جدول ۱ چهار لایه اصلی مدل «میدان هم‌حضوری» را با نظریه‌های برجسته در حوزه‌های مختلف علمی مقایسه می‌کند. هر ردیف نشان‌دهنده پیوند مفهومی میان یک لایه خاص از مدل و نظریه‌ای مرتبط در معرفت حوزه‌های دیگر است که می‌تواند به درک میان‌رشته‌ای چارچوب پیشنهادی کمک کند. در چارچوب میدان هم‌حضوری، میدان نه صرفاً فضای فیزیکی یا موقعیت انتزاعی، بلکه بستر تنش‌مند و پویا میان بدن، حافظه، نشان و طنین است. در این‌جا، میدان هم‌چون ساختاری چندبُعدی و هم‌افزا عمل می‌کند که در آن تجربه زیسته، معنا و امکان تحول هم‌زمان روی می‌دهند. این مفهوم، از منظر پدیدارشناسی مرلو-پونتی، با «فضای بدن‌مند» پیوند دارد؛ فضایی که نه منفعل بلکه تنیده در ادراک و کنش است (Merleau-Ponty et al., 2013).

به‌منظور تقویت استعاره میدان، می‌توان آن را به مفاهیم «غیرخطی بودن» یا «اثر مشاهده‌گر» در فیزیک کوانتوم نیز نزدیک دانست، که نشان می‌دهد حضور سوژه، خود، بخشی از تشکیل میدان و نتیجه آن است (Heisenberg, 1959; Graham & Haake, 2006). همچنین، برداشت بوردیو (Bourdieu, 2018) از «میدان تولید فرهنگی»<sup>۱۸</sup>، میدان را به‌مثابه ساختاری قدرت‌مند و ساخت‌یافته در نظر می‌گیرد که در آن، کنشگران اجتماعی و رمزگان‌های فرهنگی

آیینی‌اند که تجربه فضایی را به خوانش فرهنگی گره می‌زنند (Barthes, 1977; Greimas et al., 1982).

فرایند رمزگشایی در این لایه، مبتنی بر مواجهه بدن‌مند با ساختارهای فضایی و زمینه‌های حافظه‌مند است. مثلاً در یک مسجد تاریخی، آرایه‌های خوشنویسی نه فقط زیبایی‌شناسی، بلکه حامل رمزگانی‌اند که مخاطب را به تجربه قدسی هدایت می‌کنند. این لایه، محل «بینافردی‌سازی معنا» است؛ جایی که تجربه فردی به زبان مشترک فرهنگی و آیینی ترجمه می‌شود.

در این مرحله، نشانه از رمز به تجربه بدل می‌شود؛ یعنی تأویل نشانه دیگر صرفاً رمزگشایی نیست، بلکه ادغام در تجربه زیسته است. از منظر پدیدارشناسی، نشانه زمانی مؤثر است که بتواند بین زمان درونی، حافظه و ادراک بدن‌مند پلی برقرار کند. در اینجا، نشانه‌ها نه فقط وسیله انتقال معنا، بلکه بستر آفرینش معنا هستند (Ricoeur, 1981).

روند گذار در این لایه را می‌توان در تبدیل نشانه به طنین دید: هنگامی که تجربه سوژه، از مرحله خوانش عبور کرده و وارد حالتی از هم‌ترازی روان-فضایی می‌شود. این هم‌ترازی، آستانه ورود به لایه طنین‌مند است؛ جایی که نشانه‌ها در میدان، پژواک می‌یابند و به تجربه‌ای از حضور بدل می‌شوند.

• **لایه طنین‌مند - قدسی: پژواک حضور و تعلیق زمانی**  
لایه طنین‌مند-قدسی، واپسین و درعین حال فراگیرترین بُعد میدان هم‌حضور است؛ لایه‌ای که در آن، تمامی تجارب بدن‌مند، حافظه‌مند و نشانه‌مند، به واسطه نوعی «پژواک وجودی» در هم می‌تنند. در اینجا، حضور قدسی نه به مثابه یک موضوع بیرونی، بلکه چنان طنین درونی هستی درک می‌شود. طنین، شکلی از «هم‌ارتعاشی» میان بدن و فضا است که لایه‌های پیشین را از طریق فرکانس‌های عاطفی، نوری، صوتی یا زمانی به سطحی بالاتر از معنا هدایت می‌کند (Thompson, 2010).

در این لایه، تجربه «تعلیق زمانی» یا گسست از زمان تقویمی، نقش محوری دارد. سوژه، با ورود به میدان طنین‌مند، گویی از بستر زمان خطی خارج می‌شود و به دیرشی کیفی و قدسی پا می‌گذارد. این حالت با «کشش یا ایست زمان» (Bergson & Andison, 2010)، در پیوند است و می‌تواند تجربه شهودی از «حال ابدی» یا «زمان یگانه قدسی» را برای فاعل تجربه رقم بزند.

طنین در این معنا، صرفاً واکنش حسی یا زیباشناختی نیست، بلکه ساختاری روان‌تنی و آگاهی‌بخش است؛ جایی که نشانه، حافظه و ادراک بدن‌مند، در فرایندی هم‌نوا، به لحظه‌ای اشراقی ختم می‌شوند. از دیدگاه نوروفنومولوژی، این هم‌نوازی را می‌توان با نظریه «هم‌پوشانی بازنمایی‌های حسی-حرکتی با الگوهای طنین مغزی» توضیح داد (Varela, 1996; Lutz & Thompson, 2003; Proffitt, 2006).

در این حالت، بدن درون فضا طنین می‌یابد، حافظه زنده می‌شود و نشانه‌ها ناپدید و به میدان حضور بدل می‌شوند.

خود نهفته دارند. در این معنا، سکون بدن به حرکت درونی بدل می‌شود و حرکت بدنی به صورت دگرگونی حسی رخ می‌دهد که خود را در قالب آگاهی حسی و آمادگی برای دریافت معنا نشان می‌دهد (Fuchs, 2018).

بدن، در تجربه میدان هم‌حضور، همچون واسطه‌ای برای دریافت الگوهای طنین‌مند و فرکانسی عمل می‌کند و با هر تغییر محیطی، ساختارهای توجه و عاطفه را نیز دگرگون می‌سازد. این فرایند، آستانه ورود به لایه دوم - یعنی حافظه‌مندی - است، چراکه بدون تبلور زیسته حس، هیچ ردپای حافظه‌ای ماندگار نمی‌شود (Damasio, 1999).

• **لایه حافظه‌مند: بازشناسی فرهنگی و زایش نشانه**  
حافظه در چارچوب میدان هم‌حضور، نه صرفاً انبار اطلاعات، بلکه ساختاری دینامیک و بیناسوژه‌ای است که گذشته را به صورت زنده و مؤثر در اکنون فعال می‌سازد. این لایه، محل پیوند حافظه ضمنی و جمعی با رمزگان‌های فرهنگی و اسطوره‌ای است که در سطح ناخودآگاه فعال‌اند اما با تجربه فضایی و نشانه‌ای فراخوانده می‌شوند (Assmann, 2011).

در اینجا گذار از حافظه ناخودآگاه به بازشناسی فرهنگی رخ می‌دهد؛ خاطرات عاطفی و حس‌انگیز در پیوند با فضا، به سطح روایی و تاریخی ارتقا می‌یابند. به عبارت دیگر، مکان‌ها حافظه را زنده می‌کنند و حافظه، مکان را معنادار می‌سازد. حافظه، در این لایه، ظرفیت «رمزگشایی از نشانه‌ها» را ایجاد می‌کند و این رمزگشایی به واسطه تجربه بدن‌مند و مواجهه با فضا ممکن می‌شود. به تعبیر پل ریکور، حافظه میان گذشته و حال، حلقه‌ای هرمنوتیکی ایجاد می‌کند که معنا را در تلاقی زمان‌ها پدید می‌آورد (Ricoeur, 2004).

برای پویایی بیشتر این بخش، باید به «فرایند تبدیل حافظه ضمنی به بازشناسی فرهنگی» توجه کرد. در این مسیر، حافظه با ابزارهای نمادین مانند نقوش، کتیبه‌ها، الگوهای فضایی و ریتم‌های حرکتی، لایه‌های پنهان معنا را فعال می‌کند. این تبدیل از طریق ساختارهای فضا، خاطره تاریخی را در بستر زیسته اکنون احضار می‌کند (Nora, 1989; Casey, 2000).

از منظر ادراکی، حافظه‌مند بودن فضا به این معناست که هر حرکت بدن، لایه‌ای از خاطره را فراخوانی می‌کند. این حافظه می‌تواند حافظه جسمی، حافظه فرهنگی، یا حافظه اسطوره‌ای باشد و از طریق نمادپردازی فضایی به ساحت معنا وارد شود. بدین ترتیب، حافظه نه تنها به بازشناسی کمک می‌کند، بلکه خود بستر زایش نشانه در لایه بعدی است.

• **لایه نشانه‌مند: رمز، بازنمایی و تفسیر بینافردی**  
در این لایه، فضا به صحنه‌ای برای ظهور رمزگان‌های فرهنگی و معنایی بدل می‌شود. نشانه، در اینجا، نه صرفاً یک دال بصری یا زبانی، بلکه یک رویداد میان‌ذهنی است که در بستر تعامل بدن‌مند و حافظه‌مند فعال می‌شود. نشانه‌ها به مثابه واحدهای فرهنگی-ادراکی، حامل رمزهای تاریخی، عرفانی و

معنای ژرف تری از فرم یا عملکرد هستند؛ تجربه‌ای که در آن، بدن زائر با هیچ، با خود تهی و با حضور دیگری نامرئی مواجه می‌شود. این شکاف وجودی، همان امکان مکاشفه است.

#### • یادآوری عهد الست و ناخودآگاه قدسی

تجربه عبور از ابس، تنها گسست نیست، بلکه نوعی یادآوری کیهانی است؛ آنچه در عرفان اسلامی به «یادآوری الست» تعبیر می‌شود- *وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (قرآن کریم، اعراف، ۱۷۲).* در این لحظه، معماری نه به‌مثابه یک فضا، بلکه به‌مثابه یادمان هستی‌شناختی<sup>۲۲</sup> عمل می‌کند: بدن، حافظه فرهنگی و ناخودآگاه جمعی در هم می‌تنند و آنچه فراموش شده است- عهد ازلی، حضور نخستین، نگاه خالق- بازشناخته می‌شود. اینجا، نظریه کریستوا (Kristeva, 2024, 2025) درباره حوزه پیشانمادین<sup>۲۳</sup> نیز قابل احضار است، جایی که بدن-زبان هنوز در سطح ناخودآگاه طنین دارد.

#### • هم‌حضور و سه‌گانه سوژه

بر مبنای مدل «میدان هم‌حضوری»، سه نوع سوژه زیسته قابل شناسایی است:

- سوژه ساکن که در خانه، بدن مند و حافظه‌مند است.  
- سوژه ناظر که در فضای آیینی، رمزگان‌ها و نشانه‌ها را رمزگشایی می‌کند.

- سوژه زائر-سالک که از خلال ابس، وارد ساحت تبدیل می‌شود. این سوژه‌ها، نه فقط موقعیت‌های روان‌شناختی، بلکه لحظات هستی‌شناختی تحول‌اند: از سکونت تا شفا، از فقدان تا مکاشفه، از جدایی تا اتصال.

این چارچوب نظری در این مقاله در تحلیل معماری آیینی و مسکونی اردبیل به کار گرفته خواهد شد تا نشان دهد چگونه لایه‌های چهارگانه میدان هم‌حضور در عناصر فضایی، مصالح، ریتم حرکتی و تجربه بدن در فضا فعال می‌شوند. این تحلیل، تلفیقی از روش پدیدارشناسی، نشانه‌شناسی فرهنگی و تحلیل تجربه زیسته خواهد بود.

این چارچوب نظری تنها برای تحلیل فضاهای آیینی طراحی نشده است، بلکه قابلیت تعمیم به حوزه‌های متنوعی چون معماری درمانی، سکونت، یادمانی و حتی فضاهای آموزشی را دارد. ماهیت چندلایه و پویای مدل، آن را به ابزاری تحلیلی برای بررسی فضاهایی تبدیل می‌کند که با تجربه زیسته، خاطره جمعی و اشراق درگیرند.

#### روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با رویکردی کیفی، تفسیری و میان‌رشته‌ای طراحی شده و در پی تبیین سازوکارهای بروز معنا در معماری آیینی و سکونت از رهگذر مدل «میدان هم‌حضوری» است. مسئله اصلی آن است که چگونه معنا درون ساختارهای فضایی از طریق

از نظر هستی‌شناختی، این لایه، آستانه عبور از معنا به بودن است. طنین، فضای شکاف و گشودگی است که سوژه را نه فقط در برابر دیگری، بلکه در برابر «امر مطلق» قرار می‌دهد. این وضعیت، به‌مثابه رحم هستی‌شناختی<sup>۱۹</sup> (Tymieniecka, 1999)، ساختاری باز، متحول و بالقوه برای زایش خویشتن جدید فراهم می‌آورد. به تعبیر ابن‌عربی، این حالت، مرحله «فنا» و سپس «بقاء» است؛ یعنی گذار از نیستی نسبی به حضور قدسی (Ibn Arabi, 2006; Suhrawardi, 2020).

در میدان طنین‌مند، معماری نه‌تنها زمینه تجربه است، بلکه خود به سوژه طنین‌زا بدل می‌شود. دیوارها، سقف، نورگیرها، طنین صدا و مسیر حرکت، همگی به بخشی از بدن شدن فضا بدل می‌شوند. این فضاست که با طنین خود، بدن را بیدار، حافظه را فعال و نشانه‌ها را در لحظه اکنون قدسی می‌سازد.

بدین ترتیب، میدان هم‌حضور به‌مثابه ساختاری دینامیک و لایه‌لایه، نه صرفاً یک مدل نظری، بلکه چارچوبی برای فهم تجربه قدسی به‌مثابه فرایندی از دگرگونی وجودی است. این میدان، از بدن آغاز می‌شود اما در طنین پایان نمی‌یابد، بلکه با بازآرایی هر چهار لایه در نسبت با هم، چرخه‌ای از حضور، حافظه، تفسیر و اشراق را فعال می‌سازد. لایه‌ها هم‌زمان در تنش و تعامل‌اند و معماری به‌مثابه میدان ظهور آن‌ها، بستری برای تجربه زیسته معنا در زمان و مکان فراهم می‌آورد.

معماری، از منظر این پژوهش، دیگر صرفاً ساختاری فیزیکی یا نظامی نمادین نیست، بلکه بستر تبدیل، تکوین و مکاشفه سوژه است. برای درک عمیق‌تر از تجربه زیسته سکونت به‌مثابه فرایند ظهور و اتصال قدسی، لازم است این مدل مفهومی گسترش یابد تا مفاهیمی چون ابس (ورطه و خلأ وجودی)<sup>۲۰</sup>، رحم هستی‌شناختی و یادآوری عهد الست<sup>۲۱</sup> را نیز در بر گیرد.

#### • از بدن‌مندی تا رحم هستی‌شناختی

نقطه آغاز این چارچوب، بدن است؛ بدنی که نه صرفاً زیستی یا فیزیولوژیک، بلکه واجد ادراکی حسی، تاریخی و حاوی نیروی ناخودآگاه است (Merleau-Ponty et al., 2013). در ادراک بدن‌مند، معماری به‌مثابه زمینه‌ای برای حرکت، مکث، توقف و در نهایت «شدن» عمل می‌کند. این بدن، در فضاهایی خاص -به‌ویژه آیینی- به مرحله‌ای می‌رسد که فراتر از ادراک حسی، نوعی بازآرایی معنوی را تجربه می‌کند؛ لحظه‌ای که فضا همچون رحم هستی‌شناختی (Tymieniecka, 1999) عمل می‌کند و سوژه را نه فقط در خود می‌گیرد، بلکه باز می‌سازد.

#### • ابس، شکاف ظهور و امکان تبدیل

در این فرایند بازآرایی، لحظه‌ای وجود دارد که «معنا» نه از حضور، بلکه از فقدان، سکوت، شکاف و تعلیق زاده می‌شود؛ مفهومی که در این چارچوب با عنوان ابس معرفی می‌شود. ابس، ناحیه‌ای است میان مرز مرئی و نامرئی، میان بودن و نبودن، جایی که معماری به‌مثابه رویداد (Tschumi, 1994, 2024) عمل می‌کند، نه فرم. در این جا، شکاف‌ها، گذرگاه‌ها، آستانه‌ها و وقفه‌ها حامل

- بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، فضای آیینی چندلایه با رمزگان‌های عرفانی  
انتخاب این نمونه‌ها با توجه به تنوع عملکردی، قدمت تاریخی، غنای نمادین، کیفیت فضایی و نقش آن‌ها در حافظه جمعی انجام شده است.

#### • مسیر تحلیل فضایی- مفاهیمی

تحلیل نمونه‌ها بر پایه ماتریس مفهومی چهارلایه انجام و تلاش شده است که در هر نمونه، فرایندهای بدن-فضا، حافظه-زمان، نشانه-قدرت و طنین-حضور به‌طور هم‌زمان بررسی شوند. هر تحلیل در قالب یک تفسیر پدیدارشناسانه-نمادین تنظیم شده تا ساختار چندلایه مدل در عمل بررسی شود (تصویر ۲).

#### • اعتبار و قابلیت تعمیم

اعتبار این پژوهش بر مبنای معیارهای پژوهش کیفی (تطابق نظریه و داده وضوح تحلیلی، انسجام تفسیری) ارزیابی شده است. افزون بر این، مدل میدان هم‌حضوری ظرفیت آن را دارد که در دیگر زمینه‌ها از جمله آموزش معماری، بازطراحی فضاهای آیینی یا تحلیل زیسته فضاهای سکونتی معاصر نیز بهره‌برداري شد.

#### • توجیه انتخاب نمونه‌ها با وجود تفاوت کارکردی

اگرچه پژوهش مادر (رساله دکتری نگارنده (Mehdilu, 2025)) تمرکز اصلی خود را بر مفهوم سکونت و شکل‌گیری ذهنیت عامه نسبت به معنای تجربه زیستن در شهر اردبیل قرار داده است، اما در این مقاله با هدف بسط و آزمون چارچوب نظری «میدان هم‌حضوری»، سه نمونه معماری با کارکردهای متنوع (سکونتی، آیینی و عبادی) تحلیل شده‌اند. این تنوع هدفمند است و به دلایل نظری و روش‌شناختی زیر ضرورت دارد.

#### - کارکرد مدل به‌عنوان الگوی تحلیل چندلایه معنا

مدل میدان هم‌حضور، یک مدل معنایی-پدیدارشناختی است که بر سازوکارهای درهم‌تنیده بدن، حافظه، نشانه و طنین استوار است. برای سنجش جامع این مدل، لازم بود فضاهایی

برهم‌کنش بدن، حافظه، رمزگان فرهنگی و تجربه قدسی پدیدار می‌شود. از این رو، روش‌شناسی باید بتواند سطوح هم‌زمان، چندلایه، و میان‌ذهنی تجربه فضایی را تحلیل کند.

#### • الگوی مفهومی و سطوح تحلیل

مدل مفهومی میدان هم‌حضور بر چهار لایه پیوسته بنا شده است:

- لایه بدن‌مند: تجربه حسی-حرکتی سوژه در تعامل با فضا

- لایه حافظه‌مند: حضور خاطره تاریخی و فرهنگی در فضا

- لایه نشانه‌مند: رمزگان‌های بصری، نوشتاری و معماری در مقام ساختارهای معنا

- لایه طنین‌مند-قدسی: تجربه زیباشناختی و شهودی از حضور در فضای مقدس

برای تحلیل این سطوح، دو مسیر روش‌شناختی مکمل در نظر گرفته شده‌اند:

۱. تحلیل نظری-تفسیری متون بنیادین در فلسفه، پدیدارشناسی، عرفان اسلامی، روان‌شناسی فرهنگی، نشانه‌شناسی و علوم اعصاب با هدف ساخت و بسط چارچوب نظری.

۲. تحلیل نمونه‌های معماری تاریخی با استفاده از ماتریس مفهومی چهارلایه، با هدف سنجش کاربست‌پذیری مدل در بستر واقعی.

#### • روش‌های تحلیل تطبیقی چهارلایه

برای هر یک از لایه‌های میدان، روش تحلیلی مناسب در نظر گرفته شده است که در جدول ۲ ذکر شده است.

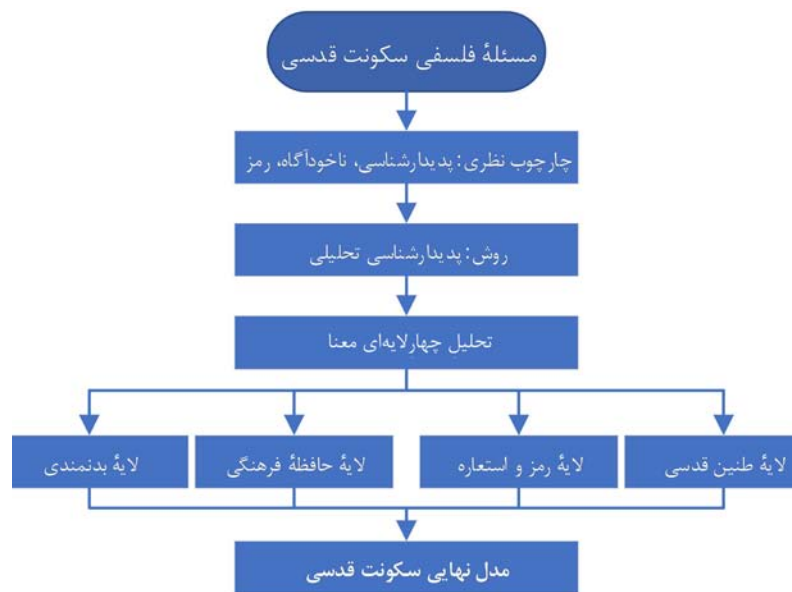
#### • نمونه‌کاوی معماری در بستر اردبیل

برای آزمون مدل، سه نمونه معماری از شهر اردبیل انتخاب شده‌اند:

- خانه تاریخی صادقی‌ها، نمونه سکونت سنتی و تجربه زیسته روزمره  
- مسجد جمعه اردبیل، فضای آموزشی-عبادی، ترکیب عقلائیت دینی و حضور قدسی

جدول ۲. ابزارها و اهداف روش‌شناختی در تحلیل لایه‌های میدان هم‌حضور. مأخذ: نگارندگان.

هدف نهایی تحلیل	ابزارهای ترکیبی و مسیر عملیاتی	لایه تحلیلی
واکوی ادراک تن‌یافته، ریتم‌های حرکتی و حضوری که بدن در فضا می‌سازد.	- مشاهده مشارکتی (در بازدید میدانی) - ترسیم مسیرهای ادراکی - حرکتی، توصیف پدیدارشناختی فضا از منظر سوژه ساکن و متحرک براساس ایده (Ihde, 1990)، زهاوی (Zahavi, 2008) و مرلو-پونتی و همکاران (Merleau-Ponty et al., 2013)	بدن‌مند
بازسازی حافظه فرهنگی و تاریخی فضا و ردیابی حضور ناخودآگاه جمعی در معماری.	- تحلیل لایه‌های زمانی در پلان و مصالح - استفاده از تصاویر تاریخی و روایت‌های محلی - مطالعه اسناد، نقل قول‌ها و خاطرات زیسته جمعی	حافظه‌مند
رمزگشایی از سازوکارهای معنایی، آرکیتایپ‌ها و ساخت قدرت در سازمان فضایی.	- تحلیل نشانه‌شناسی فرهنگی (Barthes, 1977; Lotman, 1990) - تحلیل گفتمان فضا (Foucault, 1984; Lefebvre & Nicholson-Smith, 1991) - کدگذاری عناصر متنی - تصویری در فضا (Eco, 1976)	نشانه‌مند
درک تجربه اشرافی، یادآوری عهد الست و ارتباط فرکانسی با حضور قدسی در فضا.	- توصیف پدیدارشناختی طنین، نور، سکوت و وقفه‌ها - تحلیل اَبس و مرزهای فرکانسی فضا	طنین‌مند- قدسی



تصویر ۲. مدل پدیدارشناختی - رمزی روش شناسی: از جست‌وجوی حضور قدسی تا تکوین مدل چهارلایه‌ای سکونت. این نمودار، نقشه هستی‌شناختی روش پژوهش را به تصویر می‌کشد که از پرسش بنیادین درباره حضور قدسی در سکونت آغاز می‌شود و با عبور از میدان‌های تئوریک پدیدارشناسی، ناخودآگاه و رمز، به سوی تحلیلی چندلایه از معنا حرکت می‌کند. در این فرایند، معنا نه در سطح، بلکه در ژرفای چهارلایه‌ای بدن‌مندی، حافظه، رمز و طنین گشوده می‌شود. در نهایت، مدل نهایی سکونت قدسی به مثابه ساختاری هم‌تنیده و طنین‌دار، در آستانه ظهور امر مقدس، سربرمی‌آورد. مأخذ: نگارندگان.

### تحلیل نمونه‌ها

#### • خانه صادق‌ها

خانه تاریخی صادق‌ها (تصویر ۳) یکی از نمونه‌های برجسته معماری سنتی اردبیل در دوره قاجار است که امکان تحلیل چندلایه مدل «میدان هم‌حضور» را در بستر سکونت فراهم می‌کند. این فضا واجد کیفیتی است که از تجربه روزمره زیستن فراتر می‌رود و به میدان شکل‌گیری هویت، حافظه و رمزگان فرهنگی بدل می‌شود. در این تحلیل، سعی شده است با تکیه بر مفاهیم بدن‌مندی، حافظه فرهنگی، نظام نشانه‌ای و طنین قدسی، گونه‌ای از «سکونت آیینی» آشکار شود که نه وابسته به مناسک دینی رسمی، بلکه برخاسته از ریتم‌های زیسته بدن و حافظه نسلی است.

#### - لایه بدن‌مند

ورودی تنگ و راهروهای خمیده خانه، بدن را به تدریج وارد فضای درونی می‌کنند؛ این حرکت، نوعی آستانه‌سازی فضایی پدید می‌آورد که در پدیدارشناسی ادراک به عنوان نوعی ek-stasis (برون‌ماندگی تدریجی سوژه در فضا) تعبیر می‌شود. ایوان‌های نیمه‌محصور، چرخش بدن به گرد حیاط و تفاوت‌های نوری و صوتی بین اتاق‌های زمستان‌نشین و تابستان‌نشین، نوعی ادراک تن‌یافته سکونت را ایجاد می‌کند. این سطح بدن‌مند، در تعامل با مصالح بومی چون چوب، آجر و شیشه‌های رنگی، به فرمی از مواجهه حسی-ادراکی منجر می‌شود که سکونت را از یک عملکرد صرف به تجربه‌ای زیسته بدل می‌کند.

#### - لایه حافظه‌مند

الگوی سه‌بخشی خانه، سه حیاط مرکزی و بازشوهای ارسی‌دار،

انتخاب شوند که هر یک سطوح مختلفی از این لایه‌ها را فعال سازند؛ در حالی که خانه صادق‌ها مناسبت تام با تجربه روزمره و بدن‌مند سکونت دارد، بقعه شیخ صفی و مسجد به ترتیب امکان تحلیل حافظه آیینی، رمزگان عرفانی و حضور قدسی را فراهم می‌کنند.

#### - تحلیل پیوستار زیست‌جهان سکونت تا قدسیت

هدف این مقاله، تحلیل «پیوستار سکونت تا قدسیت» در میدان تجربه زیسته انسان است. بدین ترتیب، انتخاب نمونه‌ها از خانه (سکونت خصوصی)، به مسجد (زندگی جمعی و عبادی) و سپس به بقعه (نقطه اوج قدسی و اشراقی) نشان‌دهنده طیفی است که به صورت تجربی و نظری مدل را به چالش می‌کشد و تقویت می‌کند.

#### - زمینه فرهنگی یکسان، فرم‌های متفاوت

هر سه نمونه در یک بافت فرهنگی و جغرافیایی واحد (اردبیل) قرار دارند، اما کارکردها و فرم‌های متفاوتی را بازنمایی می‌کنند. این امر امکان تحلیل تفاوت‌های ساختاری در دل زمینه‌ای ثابت را فراهم می‌سازد و به تفکیک دقیق‌تر لایه‌های معنا در مدل کمک می‌کند.

#### - تحقق ایده «ادغام کارکردی» در معماری سنتی ایرانی

در سنت معماری اسلامی-ایرانی، رمز بین سکونت، عبادت و آیین بسیار انعطاف‌پذیر و ادغامی است. بنابراین، تحلیل نمونه‌های متنوع اما پیوسته، نه تنها انحراف از موضوع سکونت نیست، بلکه بازتابی از منطق وحدت‌گرایی معماری سنتی ایرانی است که در آن حضور قدسی می‌تواند در دل زیست روزمره شکوفا شود.



ساختارهایی ژرف‌معنایی هستند که در حافظه تاریخی و فرهنگی ایرانیان ریشه دارند. این عناصر، به تعبیر پیر نورا (Nora, 1989)، همچون «جا-یاد»<sup>۲۴</sup> عمل می‌کنند؛ مکان‌هایی که حافظه آیینی سکونت را در بستر روزمره بازآفرینی می‌کنند. خانه صادقی، صرفاً محل زیستن نبوده، بلکه فضایی بوده است برای تکرار آیین‌هایی چون زیارت‌نامه‌خوانی، شب‌نشینی، شمع‌افروزی، یا دعای دسته‌جمعی در اتاق‌های آینه‌کاری‌شده. این آیین‌های خانگی، حتی در غیاب نمادهای دینی رسمی، از خلال حافظه نسلی و ژنتیکی منتقل می‌شود و بذریست قدسی را در ناخودآگاه ساکنان می‌کارند.

#### - لایه نشانه‌مند

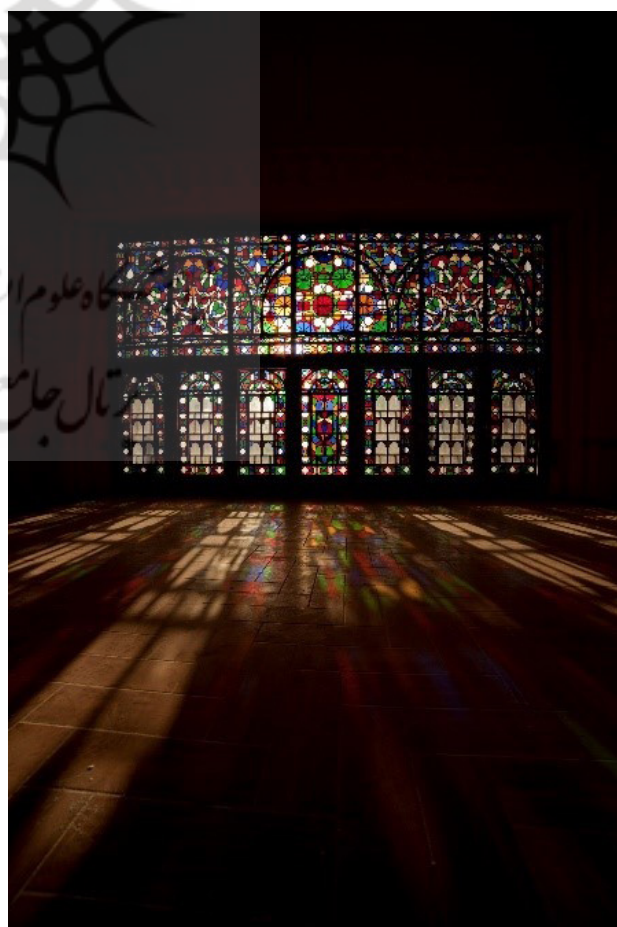
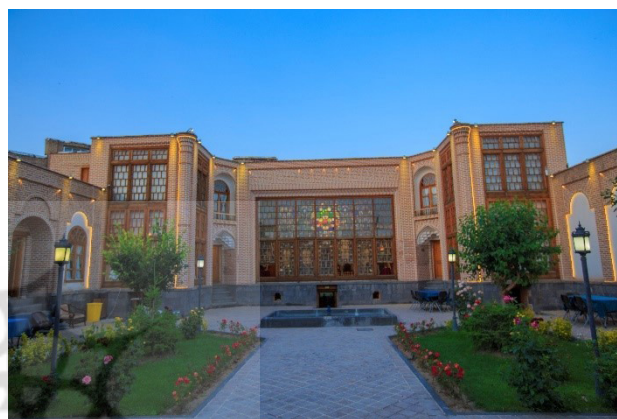
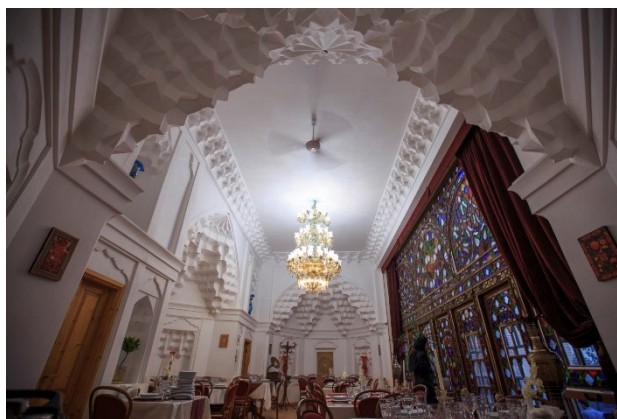
نظم جهت‌گیری فضا، موقعیت آینه‌ها، نقش مایه‌های سنتی بر روی چوب‌ها و شیشه‌های رنگی، همگی بیانگر یک نظام رمزگذاری فرهنگی هستند. این رمزگان‌ها از نظر بارت (Barthes, 1977) صرفاً نشانه‌های بصری نیستند بلکه رویدادهای فرهنگی‌اند که از خلال تعامل میان بدن، فضا و حافظه فعال می‌شوند. نحوه طراحی سیر حرکتی و سلسله‌مراتب ورود و نگاه، نوعی زبان فضایی را شکل می‌دهند که ساکنان رانه‌تنها هدایت، بلکه تفسیر نیز می‌کنند. به بیان لوتمن (Lotman, 1990)، این خانه همچون «متن فرهنگی» عمل می‌کند که معانی خود را در بافت نشانه‌شناختی تکرار و بازتولید می‌کند.

#### - لایه طنین‌مند-قدسی

در ساعاتی خاص از روز، عبور نور از شیشه‌های رنگی و بازتاب آن در آینه‌کاری‌ها، تجربه‌ای نزدیک به مواجهه اشراقی ایجاد می‌کند. سکوت نیمروزی، پژواک صدا در ایوان‌ها و بازتاب نور در حوض حیاط، در مجموع نوعی «طنین هستی‌شناختی» پدید می‌آورد؛ همان‌گونه که تامپسون (Thompson, 2010)، آن را زمینه هم‌ارتعاشی بدن و فضا می‌داند. در این طنین، بدن از حضور صرف به «حضور گسترده» بدل می‌شود، تجربه‌ای که از منظر نوروفنومنولوژی (Lutz & Thompson, 2003) با هم‌پوشانی بازنمایی‌های حسی-حرکتی و امواج مغزی قابل تحلیل است. خانه صادقی‌ها، گرچه فاقد مناسک رسمی آیینی است، اما از طریق چینش بدن‌مند، رمزگان فرهنگی، حافظه نسلی و طنین درونی، به فضایی برای سکونت آیینی بدل می‌شود؛ سکونتی که نه در تقابل با آیین، بلکه در امتداد آن قرار دارد و نشان می‌دهد که معماری سنتی چگونه می‌تواند بستری برای بازنمایی ناخودآگاه فرهنگی باشد (جدول ۳).

#### • مسجد جمعه

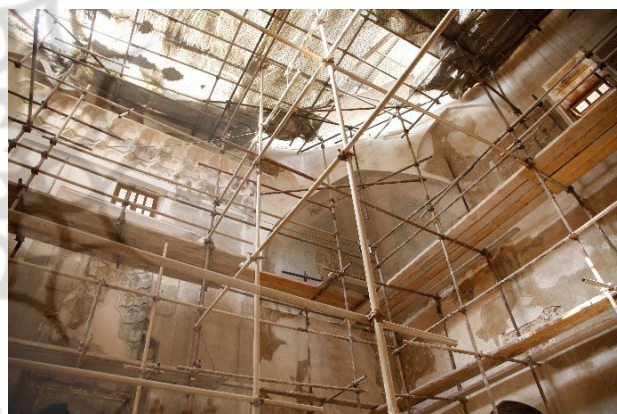
مسجد جمعه اردبیل (تصویر ۴)، یکی از کهن‌ترین بناهای مذهبی-آموزشی ایران در بستر فرهنگی آذربایجان است که طی سده‌های سلجوقی، ایلخانی و صفوی به تدریج گسترش یافته است. این بنا نه‌تنها محل عبادت، بلکه عرصه تربیت دینی، اجتماع مردمی و حافظه شهری بوده است؛ در نتیجه، بستری غنی برای فعال‌سازی هم‌زمان لایه‌های میدان هم‌حضور می‌کند.



تصویر ۳. خانه تاریخی صادقی‌ها، اردبیل، ایران. عکس: بهرام شیرین‌پور، ۱۳۹۷.

جدول ۳. لایه‌های تحلیلی در تجربه سکونت در خانه‌ی صادقی‌ها براساس مدل میدان هم‌حضور. مأخذ: نگارندگان.

لایه تحلیلی	تعریف لایه	توصیف تجربی در خانه صادقی‌ها	مفاهیم نظری کلیدی	فرایند معنابخشی	کشگر اصلی معنا
بدن‌مند (ادراکی- حرکتی)	بررسی ادراک حسی و حرکت بدن در نسبت با سازمان‌دهی فضایی.	حرکت از در ورودی تا حیاط مرکزی از مسیر هشتی و دالان؛ تماس بدن با نسیم، نور و سطوح طبیعی؛ توقف در ایوان.	ادراک حرکتی و فرصت ادراکی (affordance) (Gibson, 2014; Merleau-Ponty et al., 2013)	بدن از خلال حرکت و توقف، میدان ادراکی را فعال می‌کند و فضا را معنادار می‌سازد.	بدن انسان (سوژه ساکن)
حافظه‌مند (زیست‌جهانی)	بررسی رسوب خاطره و تداوم ذهن فرهنگی در ساختارهای زیستی.	صرف چای، خواب نیم‌روز، گفت‌وگوی خانوادگی در ایوان یا حیاط؛ حافظه نسلی در عادت‌های زیسته.	حافظه فرهنگی (Assmann, 2011)	رفتارها و عادت‌های تکرارشونده، حافظه خانوادگی را در فضا تثبیت می‌کنند.	ذهن زیسته/ خانواده (سوژه ساکن)
نشانه‌مند (رمزگان فضایی)	تحلیل نشانه‌ها و رمزگان‌های فرهنگی که در سازمان فضایی نمود دارند.	طاقچه‌ها، تقسیمات فضا، هندسه و تزئینات سنتی؛ بازنمایی الگوی خانه‌های بومی اردبیل.	سازمان معنایی فضا (Cassirer, 1957; Sonesson, 1990)	الگوهای رمزگذاری شده، نظام فرهنگی سکونت را در ساختار فضایی مجسم می‌کنند.	نظام فرهنگی (سوژه ناظر)
طنین‌مند (ادراک محیطی)	تحلیل کیفیت‌های محیطی و حسی که حضور زیباشناختی و قدسی را برمی‌انگیزند.	صداها، پرندگان و باد، نور متغیر در طول روز، بوی گیاه و خاک؛ تجربه سکوت و آرامش عمیق.	حضور یافتگی حسی (Böhme, 2017; Fuchs, 2018)	ادراکات چندحسی موجب پدید آمدن سکونت آرام و تأملی می‌شوند.	محیط/ فضا (سوژه ساکن)



تصویر ۴. جمعه مسجد، اردبیل، ایران. عکس: بهرام شیرین‌پور، ۱۳۸۶.

#### لایه بدن‌مند

Thompson, 2010) در نوروفنومولوژی، چنین تعاملاتی بین بدن و فضا می‌توانند به هم‌نواسازی شبکه‌های مغزی در قشر سوماتوسنسوری<sup>۲۸</sup> و آمیگدال<sup>۲۹</sup> منجر شوند، که به احساس «هم‌حضور» با فضای قدسی و طنین عاطفی<sup>۳۰</sup> بدل می‌شود. از این منظر، مسجد جمعه نه تنها واجد افوردنس‌های حرکتی و بصری است، بلکه زمینه هم‌سازگاری عاطفی و پدیداری با سوژه مؤمن را فراهم می‌سازد. بدن نه تنها عبور می‌کند، بلکه در هر ایستگاه فضایی، به بازخوانی تجربه قدسی می‌پردازد.

#### لایه حافظه‌مند

مسجد جمعه اردبیل به‌عنوان یکی از کهن‌ترین فضاهای عبادی شمال غرب ایران، در دل خود نوعی حافظه رسوب‌یافته‌ی آیینی و جمعی را حمل می‌کند. از منظر یان آسمان (Assmann, 2011)، حافظه فرهنگی در معماری نه به‌عنوان یادآوری صرف گذشته، بلکه در قالب رمزگذاری نهادینه‌شده هویت و ارزش‌ها در فرم فضایی، روایت‌ها و آیین‌ها پدیدار می‌شود. قرارگیری مسجد در

ساختار فضایی ایوانی-شبیستانی مسجد جمعه اردبیل به‌گونه‌ای طراحی شده است که از منظر نظریه افوردنس گیبسون، قابلیت‌های عملی-ادراکی مشخصی را برای بدن زائر فراهم می‌سازد. ورود از فضای باز صحن و عبور تدریجی از ایوان‌های نیمه‌روشن به فضای تاریک و بسته شبستان، ترکیبی از دعوت به حرکت<sup>۲۵</sup> و مکث تأملی<sup>۲۶</sup> را در سطح ادراک محیطی فعال می‌سازد. به تعبیر از پروفیت (Proffitt, 2006)، معماری این مسجد با طراحی تدریجی مسیر حرکت، نوعی اقتصاد ادراک<sup>۲۷</sup> را به بدن تحمیل می‌کند؛ یعنی بدن در نسبت با روشنایی، صدا، بافت و تغییر دمای محیط، به‌گونه‌ای هدایت می‌شود که تجربه عبادی نه تنها رفتاری، بلکه زیستی-ادراکی شود.

تماس پای عریان با سنگ سرد، طنین صوت در طاق آجری و عبور از فیلترهای نوری ایوان‌ها، سامانه چندحسی ادراک فضایی را برمی‌انگیزند. بر اساس دیدگاه وارلا (Varela, 1996) و تامپسون

کهن‌ترین و چندلایه‌ترین آثار معماری عرفانی ایران، نه‌تنها یک اثر کالبدی، بلکه متنی چندصدایی از حافظه آیینی، هندسه رمزی، سلوک بدن‌مند و اشراق‌طنین‌دار است. این بنا در نسبت با مدل چهارلایه‌ای «میدان هم‌حضوری»، همچون ساختاری فراموش‌ناشدنی برای تحلیل ظهور معنا در پیوستار سکونت تا قدسیّت عمل می‌کند.

**- لایه بدن‌مند**

حرکت زائر از ورودی مجموعه تا گنبدخانه اصلی، نه صرفاً عبوری فیزیکی، بلکه آغازی برای فرایند سلوک عرفانی است. بدن، با عبور از بدنه شهر به دروازه ورود به حیاط و سپس از راهروهای باریک به حرم اصلی، از وضعیت پراکندگی حسی-فضایی به تمرکز قدسی منتقل می‌شود. این فرایند را می‌توان با مفاهیم برون‌ماندگی (Heidegger, 1962) و هم‌آوایی ادراکی در نظریه اقتصاد کنش (Proffitt, 2006) تحلیل کرد.

لحظات توقف، خم شدن در آستانه‌ها، مواجهه با اختلاف دمای فضاها و تغییر نور، بدن را وارد وضعیت تعلیقی می‌کنند که در آن، ادراک فضا با عمق درونی ادراک خویشتن هم‌پوشان می‌شود. در اینجا، معماری نه پس‌زمینه حرکت، بلکه راهنمای تحول هستی‌شناختی بدن است؛ حرکتی که از پراکندگی حسی به تمرکز حضوری سوق می‌یابد.

**- لایه حافظه‌مند**

بقعه همچون گره‌گاه حافظه عرفانی، ملی و شهری عمل می‌کند. نام‌ها، خطوط، فضاها و توالی فضایی، به‌مثابه نشانه‌های روایت سلوک صوفیانه فعال‌اند. نام‌گذاری صحن‌ها و حجره‌ها به نام مشایخ طریقت صغویه، اشاره به ساختار سلسله‌مراتبی عرفان دارد و مخاطب را به بازشناسی خویشتن در امتداد زنجیره سنتی دعوت می‌کند.

مفهوم «چله» به‌عنوان زمان آیینی تهی‌شدن، در ساختار فضایی چله‌خانه حضور دارد و با ادراک حس‌زدوده تاریکی، سکوت و تنگی فضا، حافظه نسلی طریقت را بازی‌سازد. این حافظه از نوع میان‌سوژه‌ای (Assmann, 2011) است که نه در فرد، بلکه در میدان اشتراک تجربه‌های رمزگذاری شده میان اعضای طریقت زنده می‌ماند.

**- لایه نشانه‌مند**

نقشه فضایی بقعه، با ساختار هشت‌پر، تراکتیس نهفته و تقارن‌های آگاهانه، متنی بصری-فضایی است که در لایه ناخودآگاه فرهنگی کار می‌کند. تقارن مقدس در گنبدخانه، بازتابی از کیهان عرفانی و چرخش حرکتی در محورها، با سلوک چرخشی نفس در سیر مراتب وجود تطبیق‌پذیر است.

کتیبه‌های خط ثلث، مقرنس‌های نورپراکن، نقوش اسلیمی و هندسی نه‌تنها حامل زیبایی، بلکه دستگاه نشانه‌ای سلوک هستند. به تعبیر بارت (Barthes, 1977)، این رمزگان‌ها نه بازنمایی، بلکه سازنده معنا در تجربه بینادهنی هستند. در این لایه، نشانه‌ها نه دلالت بر امر غایب، بلکه هم‌جای امر قدسی‌اند؛ امر قدسی در رمزگان حضور یافته است.

هسته تاریخی اردبیل و تداوم عملکرد آیینی آن در سده‌های متمادی، این فضا را به کانون حافظه‌مند زیسته تبدیل کرده است که در آن سنت به‌مثابه لایه‌ای فعال از اکنون حضور دارد.

محراب آجری با کتیبه قرآنی نه‌تنها یک عنصر تزئینی نیست، بلکه نشانه‌ای از تداوم حافظه نوشتاری و انتقال معرفت قدسی است. این محراب، همچون «گره حافظه رمزگذاری شده»، فضایی برای بازخوانی مکرر روایت دینی فراهم می‌آورد که در حافظه جمعی جامعه اردبیل جایگاهی تثبیت شده دارد.

**- لایه نشانه‌مند**

از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی لُتمان (Lotman, 1990) و بارت (Barthes, 1977)، معماری مسجد جمعه، نظامی از رمزگان دیداری-فضایی را سامان می‌دهد که حامل معنا، قدرت و جهان‌بینی است. جهت‌گیری قبله، نظم تقارن ایوان‌ها، جایگاه محراب و منبر، همه در قالب یک متن فضایی ظاهر می‌شوند که ساختار معنابخش حضور مؤمن را مهندسی می‌کنند.

این نشانه‌ها نه‌تنها دلالت‌گر مفاهیم الهی‌یادینی‌اند، بلکه از دیدگاه فوکو (Foucault, 1984)، حامل سازوکارهای قدرت گفتمانی‌اند که بدن را نظم می‌دهند، جهت حرکت را تعیین می‌کنند و رابطه فرد و جماعت را در مقام یک بدن معنوی/سیاسی بازتعریف می‌کنند. مسجد، با ایجاد رمزگان بصری-حرکتی، نوعی «زبان سکوت» (Barthes, 1977) را به کار می‌گیرد که مخاطب را نه از طریق گفتار، بلکه از طریق نظم فضایی به درون یک کیهان معنایی هدایت می‌کند.

**- لایه طنین‌مند-قدسی**

در قلب گنبدخانه مسجد جمعه، تجربه حضور به سطحی دیگر منتقل می‌شود. آنچه در این فضا رخ می‌دهد، ترکیبی از طنین صوتی مؤذن، پژواک آیات، تغییرات نور و ایستایی معماری است که با هم یک اتمسفر طنین‌مند را می‌سازند. این فضاها «سطوح ادراکی مشترک» هستند که در آن‌ها مرز بین درون و برون، سوژه و ایزه، سست می‌شود و ادراک به سطحی بینادهنی و شاعرانه گذر می‌کند (Fuchs, 2018).

نوری که از دهانه گنبد عبور می‌کند، طنین صوت در طاق‌ها و بوی نمناک سنگ‌ها در شبستان، همه به پدیدآمدن حالتی از ادراک ارتعاشی<sup>۳۱</sup> منجر می‌شوند؛ تجربه‌ای که وارا (Varela, 1996) آن را «شهود پدیدار حضور» می‌نامد. در این لحظه، فضا به رسانه ظهور قدسی بدل می‌شود؛ نه‌آن‌رو که مفهومی را بیان کند، بلکه به این دلیل که نوعی حضور بی‌میانجی را ممکن می‌سازد.

بنابراین، در تحلیل میدان هم‌حضوری در مسجد جمعه اردبیل، آنچه برجسته می‌شود، پیوستار هم‌افزای بدن، حافظه، نشانه و طنین است؛ جایی که فضا، نه فقط ظرف عملکرد یا بازنمایی، بلکه بستر وقوع معنا و تجربه قدسی می‌شود. به این ترتیب، مسجد، نه فقط محل نماز، بلکه میدان تحول هستی‌شناختی سوژه در دل بافت شهری-فرهنگی اردبیل است (جدول ۴).

**• بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی**

بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی (تصویر ۵)، به‌منزله یکی از

جدول ۴. تحلیل لایه‌های تجربه زیسته در مسجد جمعه اردبیل براساس مدل میدان هم‌حضور. مأخذ: نگارندگان.

لایه تحلیلی	تعریف لایه	توصیف تجربی در مسجد جمعه اردبیل	مفاهیم نظری کلیدی	فرایند معنا بخشی	کنشگر اصلی معنا
بدن‌مند (ادراکی- حرکتی)	بررسی ادراک حسی و حرکت بدن در نسبت با سازمان‌دهی فضایی	حرکت از ورودی تا ایوان مرتفع و سپس ورود به شبستان؛ توقف بدن در میانه‌ی مسیر نور و سایه؛ ایستادن برای عبادت در مقابل محراب؛ بدن درگیر ریتم قدسی حرکت می‌شود.	حرکت بدن‌مند به‌سوی مرکز قدسی (Merleau-Ponty et al., 2013; Casey, 2000)	حرکت بدن از در به مرکز قدسی، مسیر تجربی از کثرت به وحدت را تداعی می‌کند.	بدن مؤمن (سوژه زائر)
حافظه‌مند (زیست‌جهانی)	بررسی رسوب خاطره و تداوم ذهن فرهنگی در ساختارهای زیستی	حضور لایه‌های تاریخی معماری، آیین‌های جمعی و سنت عبادی چندصدساله؛ یادمان بود آیینی شهر؛ حافظه جمعی دینی فعال در فضا.	حافظه آیینی جمعی (Halbwachs, 1992; Assmann, 2011)	تکرار آیین‌ها در طول نسل‌ها، حافظه شهروندی دینی را در فضا تثبیت می‌کند.	جماعت/یادمان جمعی (سوژه زائر)
نشانه‌مند (رمزگان فضایی)	تحلیل نشانه‌ها و رمزگان‌های فرهنگی که در سازمان فضایی نمود دارند.	محراب آجری پیچیده، ایوان‌های مرتفع، جهت‌گیری قریله‌محور؛ فضای نمادین جهت‌دار با ساختار ایقانی؛ معماری به‌مثابه نظام رمزگذاری ایمان.	محور کیهان و ساختار نمادین جهت‌دار (Cassirer, 1957; Eliade, 1959; Norberg-Schulz, 1980; Sonesson, 1990)	رمزگان فضایی، نشانه جهت، نظم و قدسی بودن را بازتولید می‌کنند.	معماری- نماد (سوژه ناظر)
طنین‌مند (ادراک محیطی)	تحلیل کیفیت‌های محیطی و حسی که حضور زیباشناختی و قدسی را برمی‌انگیزند.	انعکاس صوت در ایوان، تغییر نور در ساعات نماز، عطر فضا در ایام خاص؛ تشدید حضور قدسی از طریق هم‌آوایی حواس در مناسک جمعی.	اتمسفر مقدس و آگاهی حسی-قدسی (Böhme, 2017; Fuchs, 2018)	ادراک چندحسی، تجربه حضور قدسی را تقویت و به حافظه زیسته تزریق می‌کند.	فضای آیینی- حسی (سوژه زائر)

#### - لایه طنین‌مند-قدسی

بدن، حافظه، نشانه و طنین، نه عناصر مجزا، بلکه لحظات متوالی و درهم‌تنیده یک میدان زنده‌اند که در آن، حضور قدسی نه باز‌نمایی، بلکه بروز درخود حقیقت است.

#### • تحلیل تطبیقی نمونه‌ها: از سکونت بدن‌مند تا شدن قدسی

سه نمونه مورد بررسی -خانه صادقی، مسجد جمعه و بقعه شیخ صفی‌الدین- نه صرفاً به‌مثابه بناهای آیینی، بلکه به‌عنوان تجلی‌های گوناگون حضور انسانی در جهان خوانش شدند. این تحلیل بر پایه مدل چهارلایه‌ای میدان هم‌حضوری شکل گرفت که با الهام از پدیدارشناسی هوسرل، نظریه بدن‌مندی مرلو-پونتی، رمزگان فرهنگی یوری لوتمان و مدل ذهن بسط‌یافته در زهاوی و تامپسون، ارائه شده است. به‌علاوه، با افزودن تخیل آرکی‌تایپی و تخیل عنصری، تلاش می‌شود تا مسیر معنا از «سکونت» تا «شدن قدسی» ترسیم می‌شود.

#### - خانه صادقی: سکونت بدن‌مند در رحم فقدان

در خانه صادقی، بدن انسانی درون فضای بسته، تاریک، بی‌زرق‌وبرق و مبتنی بر مصالح بومی قرار می‌گیرد؛ فضایی که نه برای دیده‌شدن، بلکه برای حس شدن شکل گرفته است. این وضعیت را می‌توان با الهام از مرلو-پونتی به‌مثابه تجربه «بودن در جهان»<sup>۳۳</sup> تحلیل کرد، جایی که بدن در میدان طنین مصالح، صداها و سایه‌ها قرار گرفته و به‌صورت پیش‌آگاهی با فضا پیوند می‌یابد (Merleau-Ponty et al., 2013).

در نقطه اوج سلوک فضایی-ادراکی، یعنی گنبدخانه اصلی، تجربه‌ای رخ می‌دهد که می‌توان آن را با مفهوم طنین هستی‌شناختی توصیف کرد. پژواک صدا، انعکاس نور بر تزئینات فیروزه‌ای و سکوت بارگاه، همگی ساختار ادراکی-عصبی سوژه را وارد حالتی از دیرش غیرخطی (Bergson & Andison, 2010) می‌کنند.

در این لحظه، بنا دیگر فقط فضا نیست، بلکه آینه‌ای برای بروز حقیقت است. طنین، از نظر نوروفنومولوژی، لحظه‌ای است که باز‌نمایی‌های حسی حرکتی با الگوهای ریتمیک مغزی هم‌پوشانی می‌یابند (Varela et al., 1992). تجربه سوژه نه تأمل، بلکه حضور ناب و بی‌واسطه است؛ جایی که نشانه‌ها ناپدید شده‌اند و تنها ارتعاش معنا باقی‌ست.

اینجا رحم هستی‌شناختی است؛ محل گذار از «خود روزمره» به «خود اشراقی»؛ از معنا به بودن. این لحظه، به تعبیر ابن عربی (Ibn Arabi, 2006)، همان فنا فی‌الله و بقای بالله است که در میدان هم‌حضور، با طنین قدسی تلاقی می‌یابد.

بنابراین، تحلیل میدان هم‌حضور در بقعه شیخ صفی‌الدین نشان می‌دهد که این بنا صرفاً تجسمی تاریخی یا معماری آیینی نیست، بلکه فضایی چندلایه، دگرگون‌ساز و اشراقی است که سوژه را در سیر بدن‌مند-معنایی خود، از تجربه ادراک تا اشراق، هدایت می‌کند (جدول ۵).

این سکونت، شفا نه از راه آگاهی، بلکه از طریق بازگشت به رحم هستی شناختی رخ می‌دهد؛ نوعی آرام گرفتن در فقدان.

- مسجد جمعه اردبیل: ناظر بودن در میدان نمادین

مسجد جمعه، با ساختار ایوان محور، محراب محوری و رمزگان صوتی-نوری، فضای آیینی قانون مند و نظام یافته‌ای ایجاد می‌کند. در این فضا، بدن وارد نظام هدایت می‌شود: جهت‌گیری قبله، نور از گنبدخانه و تکرار صوت اذان، سوژه را از وضعیت سکونت خام به سکنی قدسی انتقال می‌دهد. این همان مفهومی است که هایدگر با تعبیر «آسودگی در حضور چیزها» به‌عنوان سکنی در جهان می‌شناساند (Heidegger, 2001).

اینجا، سوژه ناظر فعال می‌شود؛ ناظری که در معرض رمزگان و نظم آیینی است و معنارادر نسبت با تقارن، تکرار و نشانه‌های سازد. به تعبیر ژولیا کریستوا، این لحظه، گذار از ساحت نیمه‌زبانی<sup>۳۳</sup> به نظم نمادین<sup>۳۴</sup> است؛ اما همواره با زخم فقدان همراه است (Kristeva, 2025).

ابس در این فضا شکلی دیگر می‌گیرد: نه رحم آرام، بلکه شکاف آیینی. این شکاف، امکان ورود به قانون قدسی را فراهم می‌کند و فضا را به ساختاری انتقالی بدل می‌سازد؛ جایی که بدن با رمزگان فرهنگی درگیر می‌شود و تجربه قدسی به سطح نشانه‌شناختی می‌رسد.

از منظر تخیل عنصری، اینجا عنصر نور غالب است؛ نوری که از بالا تابیده می‌شود و بدن را در معرض قاعده، فاصله و حضور قرار می‌دهد. حضور در این فضا، بدن را بازتنظیم می‌کند و شفا را از طریق ساختار ممکن می‌سازد.

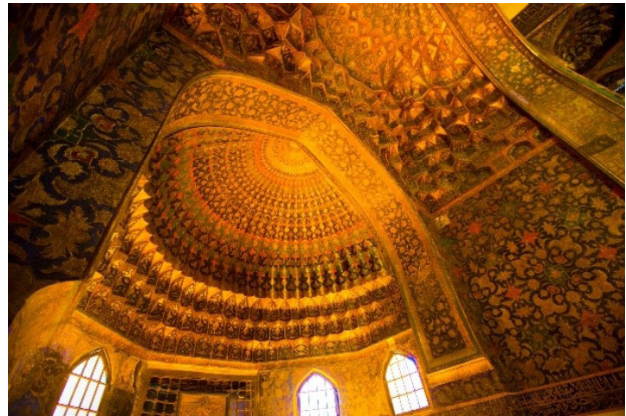
- بقعه شیخ صفی‌الدین: سلوک سالک در فضای شدن

در بقعه، فضا به مثابه مسیر روایی سازمان یافته است: از سردر به چله‌خانه، از رواق به حیاط نورانی و از تاریکی به طنین بدن در این مسیر، هم حرکت می‌کند و هم توقف می‌کند-تعلیق، آستانه و وقفه، اجزای ساختاری فضا هستند. اینجا است که مفهوم معماری رویداد برنارد شومی (Tschumi, 1994) به کار می‌آید: رویداد نه در فرم، بلکه در گسست‌ها و تجربه‌های درونی بدن روی می‌دهد.

سوژه زائر در این فضا، به سالک متصل بدل می‌شود؛ سوژه‌ای که از رمز عبور می‌کند و با خود متعالی یا خود برگزیده روبه‌رو می‌شود. این مواجهه، شکلی از خود-فراروی است که در روان‌کاوی یونگ از طریق نمادها و آرکی تایپ‌ها ممکن می‌شود (Jung, 2012, 2014). در اینجا، سوژه دیگر نه صرفاً معنا را دریافت می‌کند، بلکه خود بدل به معنا می‌شود.

ابس در اینجا به اوج می‌رسد: تجربه خلأ در دل رمز، که نه ترس‌آور بلکه مولد است. این تجربه، همان رحم هستی‌شناختی است که امکان شدن را فراهم می‌سازد؛ لحظه‌ای که سوژه به یادآوری الست باز می‌شود، اما این بار نه با سکوت، بلکه با آگاهی و اتصال.

در این فضا، تخیل عنصری به ترکیب عناصر می‌رسد: نور، صدا، حرکت، سکوت، سنگ و باغ، همه درگیرند. شفا این بار نه به معنای آرام گرفتن یا قانون‌پذیری، بلکه تحول وجودی از خلال فقدان است -آغاز سفر قدسی سوژه.



تصویر ۵. بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، اردبیل، ایران. عکس: بهرام شیرین‌پور، ۱۳۹۷.

در این مرحله، سوژه ساکن حضور دارد؛ سوژه‌ای که نه زائر است، نه ناظر، بلکه در وضعیتی رحم‌گونه قرار گرفته است. ابس خلأ وجودی-در اینجا نه غیاب رنج‌آور، بلکه شرط آرامش است؛ جای خالی که امکان آرمیدن را می‌دهد. لاکان این وضعیت را «جای خالی میل» می‌نامد (Lacan, 2006)، ولی در این معماری، میل جای خود را به آرامش پیشانمادین داده است.

در سطح تخیل عنصری، خانه با عنصر خاک و سایه درآمیخته است. تخیل خاموش، حسی و پیش‌زبانی، بستری برای یادآوری عهد الست فراهم می‌کند -آنی که کوربن آن را «ذکر غیبی» می‌نامید؛ یادآوری پیش‌زمانی عهد ازلی (Corbin, 2000). در

## بحث

تحلیل تطبیقی سه بنای مورد مطالعه، نه به مثابه مصادیق منفرد، بلکه همچون سه مرحله متوالی در یک سیر هستی‌شناختی- ادراکی از سکونت تا اتصال قدسی فهمیده می‌شود. این سیر، در پرتو مدل چهارلایه «میدان هم‌حضوری»، آشکار می‌سازد که معنا در معماری نه بازنمایی صرف، بلکه حضور یافتگی چندسطحی و بسط یافته امر قدسی است؛ مدلی که از تلاقی پدیدارشناسی ادراک، نشانه‌شناسی فرهنگی، ناخودآگاه آرکی تایپی و نوروفنومولوژی تجربه بدنمند پدید آمده است.

بنابراین، تحلیل سه بنا، روندی از سکونت بدن‌مند تا سکنی نمادین و نهایتاً شدن قدسی را ترسیم می‌کند. در این مسیر، فضا نه پس‌زمینه، بلکه واسطه معناست -رحم، قانون و اِس. این حرکت، الگوی تکوینی است که نظریه میدان هم‌حضور با تکیه بر آپرانتاسیون، تخیل، شفا و حضور دیگری، آن را سامان می‌دهد. اتصال نهایی، نه در فرم، بلکه در فقدان، یادآوری و درک حضور غایب رخ می‌دهد -همان‌جا که سوژه از خود می‌گذرد تا «معماری» بدل به صحنه شدن انسان در هستی شود (جدول ۶).

جدول ۵. تحلیل چهارلایه معنابخشی در بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی بر اساس مدل میدان هم‌حضوری. مأخذ: نگارندگان.

کنشگر اصلی معنا	فرایند معنابخشی	مفاهیم نظری کلیدی	توصیف تجربی در بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی	تعریف لایه	لایه تحلیلی
بدن زائر (سوژه زائر)	حرکت بدنی آرام و تأملی، ریتم زیارت را درک‌پذیر و بدن را آماده تجربه درونی می‌کند.	زیارت بدن‌مند و ریتم معلق (Schutz, 1970; Merleau-Ponty et al., 2013)	حرکت آرام و در سکوت از دروازه اصلی تا صحن اصلی، عبور از مسیرهای باریک و گشایش ناگهانی فضا؛ بدن زائر درگیر نوعی ریاضت حرکتی است.	بررسی ادراک حسی و حرکت بدن در نسبت با سازمان‌دهی فضایی.	بدن‌مند (ادراکی- حرکتی)
هویت تاریخی- معنوی (سوژه زائر)	اتصال به حافظه جمعی و سلسله‌ای، حس تعلق قدسی را احضار می‌کند.	حافظه بدن‌مند و هویت قدسی (Halbwachs, 1992; Assmann, 2011)	زیارت در کنار مزار شیخ، حضور نمادهای صفوی، تجربه اتصال نسلی و هویتی؛ تاریخ شهر با بدن زائر هم‌پوشانی می‌یابد.	بررسی رسوب خاطره و تداوم ذهن فرهنگی در ساختارهای زیستی.	حافظه‌مند (زیست جهانی)
معماری- عرفان (سوژه ناظر)	معماری با ساختار مراحل و نشانه‌های عرفانی، تجربه وحدت وجود را رمزگذاری می‌کند.	گذار نمادین و نگاه هستی‌شناختی (Eliade, 1959; Corbin, 2000)	گنبدالله‌الله، محراب تزیین‌شده، سلسله‌ی فضاهای هفت‌گانه و دروازه‌ی چله‌خانه؛ معماری به‌مثابه رمز عبور از کثرت به وحدت عرفانی.	تحلیل نشانه‌ها و رمزگان‌های فرهنگی که در سازمان فضایی نمود دارند.	نشانه‌مند (رمزگان فضایی)
فضای طنین‌مند (سوژه زائر- سالک)	طنین‌های حسی، حضور زائر را از سطح فیزیکی به سطح روحی ارتقا می‌دهند.	طنین اتمسفری و سکونت شاعرانه (Bachelard, 1994; Böhme, 2017, 2021; Fuchs, 2018)	سکوت عمیق، انعکاس صوت در فضای گنبدی، نور ملایم در صحن‌ها، حضور بوی سنگ کهنه؛ کیفیتی حضوری- روحانی که جان را احاطه می‌کند.	تحلیل کیفیت‌های محیطی و حسی که حضور زیباشناختی و قدسی را برمی‌انگیزند.	طنین‌مند (ادراک محیطی)

جدول ۶. تحلیل تطبیقی سه نمونه از معماری سنتی اردبیل، بر مبنای مدل «میدان هم‌حضوری» و در چهار سطح معنابخشی (بدن‌مند، حافظه‌مند، نشانه‌مند و طنین‌مند)، با هدف ترسیم سیر هستی‌شناختی سوژه از سکونت خام تا اتصال قدسی. مأخذ: نگارندگان.

معیار / نمونه	خانه صادقی	مسجد جمعه	بقعه شیخ صفی
نوع سوژه	سوژه ساکن (خام، آرام‌گرفته در رحم)	سوژه ناظر (درگیر قانون، رمز و نشانه)	سوژه زائر که سالک می‌شود (متصل، فرارونده)
سطح آپرانتاسیون	بدن‌مند و طنین‌یافته از حضور خاموش دیگری	حضور قانونمند و نشانه‌ای دیگری در رمزگان فضایی	رویارویی با امر غایب/ دیگری برتر در شکاف هستی
نسبت با فقدان	فقدان به‌مثابه سکون و بستر پذیرش (رحم)	فقدان به‌مثابه ساختار قانون‌مند معنا	فقدان به‌مثابه زمینه تحول و بیداری
تجربه اِس	اِس در قالب آرامش و غیاب فرم	اِس در قالب شکاف آیینی و انتقال از نیمه‌نمادین به نمادین	اِس به‌مثابه لحظه سلوک، مکاشفه و اتصال
نسبت با تخیل عنصری	عنصر خاک، تاریکی، پناهگاه	عنصر نور، تکرار، نظم هندسی	عنصر حرکت، توقف، انعکاس (نور و صدا)
فرایند معنا	معنا به‌صورت حضور/ بدن‌مند	معنا به‌صورت رمزگذاری شده	معنا به‌صورت فرارونده و تبدیل به خویشتن متعالی
مفهوم شفا	شفا به‌معنای آرمیدن در رحم فضا	شفا به‌معنای بازآرایی بدن با نظم قدسی	شفا به‌معنای دگرگونی از طریق طنین و خلأ
یادآوری عهد الست	ذکر خاموش، بی‌کلام، حسی	ذکر آیینی، قانون‌مند و صوتی	ذکر مکاشفه‌ای، سلوکی، ترکیب دیداری- شنیداری

رمز، نور و صدا. این جا، بدن دیگر صرفاً دریافت کننده یا ناظر نیست، بلکه مشارکت کننده فعال در ساخت معناست. در این فضا، «معماری رویداد» شومی (Tschumi, 1994, 2024) به درستی فهم می شود: رویداد در لحظه توقف، وقفه و مواجهه با افس شکل می گیرد. فقدان فرمی یکنواخت، فقدان مرکزیت مادی و ساختارهای روایی-حرکتی، همه فضا را به «رحم هستی شناختی» تبدیل می کنند؛ جایی که به قول کوربن، «ذکر غیبی» امکان ظهور می یابد - یادآوری الست، عهد فراموش شده با هستی (Corbin, 2000).

این سیر از سکونت به شدن، همان مسیر شفا نیز هست. در فضای آیینی، فقدان نه زخم، بلکه آغاز بازسازی روانی و هستی شناختی است؛ طنین، نه صدا، بلکه نوعی نوازش وجودی است؛ و افس، نه نابودی، بلکه شرط تولد. این وضعیت، در نظریه «مقدس شدن» قابل صورت بندی است (Mahoney & Pargament, 2004; Mellor & Shilling, 2014). بدن، فضا، حافظه و نمادها، هم زمان به کار می افتند تا سوژه را از وضعیت صرفاً زیستی به وضعیت هستی یافته<sup>۳۹</sup> برسانند.

در نهایت، می توان گفت که فضای آیینی، اگر با لایه های چهارگانه میدان هم حضوری طراحی و تجربه شود، می تواند به رحم هستی شناختی بدل شود؛ جایی برای توقف، فقدان، طنین و یادآوری، که در آن سوژه امکان بیداری، شدن و اتصال با امر قدسی را می یابد.

### نتیجه گیری

معماری، در افق این پژوهش، نه ظرفی خنثی برای فعالیت های انسانی، بلکه یک رحم هستی شناختی است؛ میدانی از طنین، حافظه، نشانه و بدن که در آن، حضور نه تولید می شود و نه بازنمایی می شود، بلکه حاضر می شود. این حضور، همواره از دل شکاف، وقفه و فقدان زاده می شود - فقدان تهیدیدگر، بلکه فقدانی بیدارگر که سوژه را به امکان شدن فرا می خواند.

تحلیل تطبیقی سه نمونه (خانه صادقی، مسجد جمعه و بقعه شیخ صفی الدین) نشان داد که سکونت، در فرایند مواجهه با رمزگان، حافظه و شکاف های طنین دار معماری، دچار دگردیسی می شود: از سکونت ابتدایی آرام گیر در خانه، به سکنی در نظم قدسی در مسجد و نهایتاً به شدن قدسی در بقعه. این فرایند، نه خطی، بلکه لایه ای و هم نهان است و بر پایه چهار سطح میدان هم حضوری (بدن مند، حافظه ای، نشانه ای، طنین محور) شکل می گیرد.

در سطح نخست، بدن درگیر با نور، صوت، مصالح و فاصله است - نه برای بازنمایی فضا، بلکه برای بودن در آن. در اینجا، ادراک پیش از بانی شکل می گیرد؛ وضعیتی که مرلو-پونتی آن را «بودن در جهان» می نامید و کهن ترین شکل از همدلی زیسته را ممکن می سازد.

در سطح دوم، حافظه فرهنگی و ناخودآگاه جمعی فعال می شود.

در این فرایند، سه نوع سوژه - ساکن، ناظر و زائر - تعریف شدند؛ اما یافته ها نشان داد که این سه وضعیت صرفاً نقش های ثابت نیستند، بلکه صورت بندی های هستی شناختی اند که از خلال سیر مکاشفه گون در فضا، تحول می یابند. فضا در این معنا، نه تنها ظرف حضور سوژه، بلکه خود بستر و کنشگر فرایند «شدن» اوست؛ جایی که سکونت بدل به مکاشفه و توقف، بدل به امکان تغییر می شود.

در این نقطه، مفهوم «رویداد» نزد برنارد شومی (Tschumi, 1994) به کار می آید؛ جایی که معماری نه به مثابه ساختار فرمند، بلکه به مثابه رخداد تن یافته ای فهم می شود که در گسست ها، شکاف ها و تعلیق ها شکل می گیرد. به ویژه در جلد پنجم مجموعه «رویداد-شهرها»<sup>۳۵</sup> با عنوان «شاعرانه»<sup>۳۶</sup> (ibid., 2024)، او به روشنی از ظرفیت «حادثه، استعاره و گسست شاعرانه» به عنوان عناصر تحول آفرین تجربه زیسته معماری یاد می کند - عناصری که کاملاً با منطق «معماری رحم گونه» و «ساختار ایقانی حضور» هم راستا هستند.

به این ترتیب، معماری رویداد، در پیوند با تخیل بدنی و وقفه قدسی، به میدانی بدل می شود که در آن، سوژه نه فقط شفا می یابد، بلکه با «دیگری» مواجه می شود و امکان خودفراروی و اتصال قدسی را تجربه می کند.

بدن، نخستین نقطه تماس با این فرایند است. همان گونه که مرلو-پونتی (Merleau-Ponty et al., 2013) نشان داده، بدن صرفاً ابزار حسی نیست، بلکه منطق ادراک است. در لایه بدن مند، فضا از خلال لمس، صدا، دما، تاریکی و نور ادراک می شود؛ پیش از آنکه نشانه ها، اسامی یا مفاهیم فعال شوند. این لایه، در خانه صادقی، به اوج می رسد: سکونتی آرام، در فضایی تاریک، بی نشانه و درون گرا، که بدن را در طنین مصالح، سایه ها و حافظه ناگفته احاطه می کند. این وضعیت، به تعبیر لاکان، جای خالی میل است - اما نه تهدیدآمیز، بلکه آرام بخش (Lacan, 2006). کریستوا (Kristeva, 2024). این ناحیه را «تیمه زبانی»<sup>۳۷</sup> می نامد که پیش از ورود سوژه به نظم نمادین قرار دارد. در همین جا، افس به مثابه فقدان مثبت<sup>۳۸</sup> ظهور می کند - شکافی که زمینه سکون و بازاندیشی است، نه نابودی.

در گام دوم، سوژه از وضع ساکن به وضعیت ناظر گذر می کند. در مسجد جمعه، بدن به سوی قبله هدایت می شود، با نور، صوت مؤذن، تکرار مصالح و تقارن مواجه می شود. فضا در اینجا به واسطه نظم و رمزگان، به ساحت نشانه ای وارد می شود. این نقطه، آغاز «سکنی» به معنای هایدگری آن است: زیستن در جهان نه صرفاً به واسطه بقا، بلکه به واسطه معنا، قانون و آگاهی (Heidegger, 2001). اما این سکنی، همچنان حامل شکاف است - فقدان آرامش ابتدایی و تولد معنا از دل بی معنایی. به تعبیر ژیزک، «قانون قدسی، همواره بر خلایی بنیادین بنا شده است» (Žižek, 2001).

سومین گام، در بقعه شیخ صفی روی می دهد: سوژه به سالک بدل می شود؛ حرکتی آیینی از آستانه به آستانه، همراه با توقف،

(تصویر ۶) است؛ جایی که همدلی، حافظه، طنین و شکاف، سوژه را از ساکن بودن به زائر شدن و از بودن صرف به شدن قدسی رهنمون می‌شوند. این مدل، نه صرفاً یک بازنمایی بصری، بلکه ابزاری برای فهم هم‌زمانی ساحت‌های وجودی تجربه سکونت است که در تعامل بدن، حافظه، رمز و طنین شکل می‌گیرد؛ الگویی که می‌توان آن را در ساختار ماندالایی بسیاری از معماری‌های آیینی بازشناخت.

معماری در این معنا، آستانه اتصال به دیگری است؛ حضوری که از خلال عدم، فقدان و سکوت، به بیان می‌رسد. جایی که افسانه پایان، بلکه امکان دیگر بودن است.

«سکونت قدسی» صرفاً نوعی بودن در فضا نیست، بلکه فرایندی ایقانی-پدیداری است که در آن، معنا نه از بیرون تحمیل و نه از ذهن برساخته می‌شود، بلکه در درون میدان هم‌حضور و درهم‌تنیدگی بدن، مکان و دیگری، به ظهور می‌رسد. این ظهور، انتقال ساده نشانه‌ها نیست، بلکه احیای لایه‌ای رسوب‌یافته از دریای دانش در یک زمینه فرهنگی-اجتماعی است-دانشی که از طریق تخیل همدلانه، نقشه‌برداری عصبی و ادراک فضا مندرک و رمز‌گشایی می‌شود.

در این فرایند، هندسه مقدس چون نظمی درون‌ماندگار، مسیر بازگشت به خویش را نه از راه منطق انتزاعی، بلکه با تجربه‌ای شهودی، الهامی و آرکی‌تایپی هموار می‌سازد. حضور قدسی در لحظه‌ای رخ می‌دهد که اضداد هستی-روشنی و تاریکی، مرگ و زندگی، درون و بیرون- در یک طرحواره هماهنگ به وحدت

مصالح، فرم‌ها، سایه‌ها و جهت‌گیری‌ها رمزگان زیسته‌ای را شکل می‌دهند که یادآوری‌های جمعی و عهدهای اسطوره‌ای را به یاد می‌آورند-یادآوری عهدالست به مثابه ذکر غیبی در فهم کوربن. در سطح سوم، نشانه‌ها و ساختارهای معنایی پدیدار می‌شوند. سوژه ساکن به ناظر تبدیل می‌شود و معنا را در آیینۀ تقارن، تکرار و روایت‌پذیری فضا بازخوانی می‌کند. اما این بازنمایی، هرگز کامل نیست- در شکاف همین نشانه‌هاست که فقدان لاکانی ظهور می‌کند و به قول کریستوا، معنا همواره با زخم نخستین همراه است.

در سطح چهارم، طنین و فرکانس قدسی فعال می‌شوند؛ نه به مثابه صوت یا نور صرف، بلکه به عنوان بافت نامرئی حضور. اینجاست که سوژه از وضعیت ناظر فراتر می‌رود و به زائر، سالک و در نهایت به خود متحول بدل می‌شود؛ نه سوژه‌ای که معنا را می‌سازد، بلکه سوژه‌ای که از خلال افسانه، شکاف و وقفه‌های معماری، به امکان معنا شدن گشوده می‌شود.

در این گشودگی است که معماری، رویداد لحظه‌هایی است که بدن در آستانه‌های فضا، با چیزی نادیدنی، نازمانی و نابینا پذیر مواجه می‌شود و تجربه سکونت، به رویداد هستی‌شناختی اتصال بدل می‌شود. این لحظه، لحظه ظهور خود برتر در نگاه یونگ است؛ نقطه‌ای که سوژه نه صرفاً در مکان، بلکه در معنای هستی ساکن می‌شود.

در نهایت، معماری آیینی در این مدل نه بازنمای معانی قدسی، بلکه بازتنهید حیات قدسی در سطحی پدیداری-آرکی‌تایپی

#### ۱. سکونت بدن‌مند

پایه تجربه قدسی در پیوند با بدن و ادراک حسی از فضا.

#### ۲. حافظه فرهنگی

ساخت خاطرات جمعی و تاریخی که فضای سکونت را شکل می‌دهد.

#### ۳. رمز نشانه‌ای

رمزگان فرهنگی و نمادهایی که معنای سکونت را بازنمایی می‌کنند.

#### ۴. حضور طنین‌مند

لرزش و طنین ناپیدای حضور مقدس در اعماق فضا.



تصویر ۶. مدل پدیدارشناختی-آرکی‌تایپی سکونت قدسی: میدان هم‌تنیده بدن‌مندی، حافظه، رمز و طنین. این مدل مفهومی، با الهام از هندسه ماندالایی ستاره شش‌پر و آرکی‌تایپ‌های بنیادینی چون دایره (وحدت)، مثلث (تعالی)، و مرکز (ظهور)، ساختار هم‌زمان چهار ساحت در تجربه سکونت قدسی را بازنمایی می‌کند: ساحت بدن‌مندی، حافظه فرهنگی، رمزهای نشانه‌ای و طنین معنوی. مرکز این میدان، به منزله لحظه گشودگی به امر قدسی (ابس/الست)، منشأ هم‌نوسانی پدیداری سایر لایه‌هاست. خطوط منحنی میان لایه‌ها، نه پیوندی علی، بلکه بازتابی از هم‌زیستی ادراکی وجودی این سطوح در فرایند ادراک قدسی‌اند. تقارن هندسی مدل، با برخی فرم‌های مشاهده‌شده در الگوهای سایماتیک در فرکانس‌های خاص هم‌پوشانی فرمی دارد، بی‌آنکه دلالت بر رابطه علی یا تجربی مستقیم داشته باشد. بدین‌سان، سکونت نه صرفاً مکانی فیزیکی، بلکه رخدادی پدیدارشناختی و نمادین در گشودگی به معناست. مأخذ: نگارندگان.



می‌رسند؛ وحدتی که نه در پرواز از اکنون، بلکه در سکونت در لحظه کیاروتیک یعنی اکنون درون ماندگار، امکان پذیر می‌شود. این تجربه بلاواسطه امر قدسی، درعین حال تجربه نوعی وحی درونی یا شهود خویشتن است؛ لحظه‌ای که «خود برگزیده» چون پرتویی از حقیقت درونی، در فضای زیسته پدیدار می‌شود. چنین حضوری، صرفاً امری ادراکی نیست، بلکه حرکتی وجودی- هستی‌شناختی است که در آن، فضا به آینه‌ای برای بازشناسی ناخودآگاه فرهنگی و بازآفرینی معنا بدل می‌شود.

اما هنگامی که سکونت از این میدان هم‌حضور تهی می‌شود - یعنی هنگامی که پیوندهای بنیادین میان بدن، مکان و دیگری گسسته می‌شوند- معماری به ظرفی خنثی و سکونت به زیستی مکانیکی تقلیل می‌یابد؛ حضوری بی‌معنا، زیستی بدون کشف و فضایی بی‌هویت. این تهی‌شدگی خود را در گسسته‌های بصری، ناپیوستگی معنایی و بیگانگی وجودی با محیط زندگی نشان می‌دهد.

از همین رو، بازاندیشی در معماری سکونت نه صرفاً ضرورتی زیبایی‌شناختی یا کارکردی، بلکه ضرورتی هستی‌شناختی- فرهنگی است؛ تلاشی برای احیای امکان حضور، بیداری و تجربه وحدت با خویشتن و دیگری.

بدین‌سان، می‌توان گفت آنچه در معماری سکونت به‌مثابه تجربه قدسی پدیدار می‌شود، بازتابی است از ذهنیت عامه در لایه‌های پنهان حافظه فرهنگی، بدنی و تخیلی؛ ذهنیتی که در میدان هم‌حضور بیدار می‌شود، رمزگشایی و در نسبت میان من و دیگری، به آگاهی درون‌ماندگار بدل می‌شود. از این منظر، معماری نه صرفاً ظرف زیستن، بلکه بستری برای تکوین تجربه قدسی و بازتاب ناخودآگاه جمعی در شکل زیسته فضا است؛ جایی که زیستن، در پیوندی نو میان ذهن، مکان و معنا، دوباره پدیدار می‌شود.

### اعلام عدم تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند در انجام این پژوهش هیچ‌گونه تعارض منافی برای ایشان وجود نداشته است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. Field of Appresentation
۲. embodied
۳. mnemonic
۴. symbolic
۵. Resonant-Sacred
۶. Self-transcendence
۷. embodied perception
۸. embodied spatial entrainment
۹. onto-poietic
۱۰. ek-stasis
۱۱. embodied cognition
۱۲. liminal space
۱۳. neuro-psychoanalysis
۱۴. affective field

۱۵. resonant brain

۱۶. neural synchrony

۱۷. neurophenomenology

۱۸. field of cultural production

۱۹. Ontological Womb

۲۰. Abyss

۲۱. Primordial Remembrance

۲۲. mnemonic ontological artifact

۲۳. Semiotic Chora

۲۴. lieux de mémoire

۲۵. invitational space

۲۶. reflective pause

۲۷. economy of action

۲۸. Somatosensory. این واژه به دستگاه حسی مربوط می‌شود که احساساتی مانند لمس، فشار، دما، درد و موقعیت بدن را پردازش می‌کند.

۲۹. Amygdala. بخشی از دستگاه لیمبیک در مغز است که در پردازش احساسات، به‌ویژه ترس، اضطراب، و حافظه هیجانی نقش کلیدی دارد.

۳۰. affective resonance. به فرایندی اشاره دارد که در آن احساسات و حالات عاطفی یک فرد یا محیط، در دیگری طنین می‌افکنند و باعث نوعی هم‌احساسی درونی شده و فعال می‌شوند. این مفهوم در حوزه‌های پدیدارشناسی

بین‌ذهنی کاربرد دارد.

۳۱. vibrational perception

۳۲. être-au-monde

۳۳. semiotic

۳۴. symbolic

۳۵. Event-Cities

۳۶. Poetic

۳۷. semiotic chora

۳۸. positive absence

۳۹. Ontologized

### فهرست منابع

- قرآن کریم (ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای). (۱۳۹۴). دارالکتب الاسلامیه.
- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۹۸). *بنیان‌های فکری جامعه ایرانی*. انتشارات علم.
- لبیب‌زاده، راضیه. (۱۴۰۱). پدیدارشناسی زبان فضا در باغ ایرانی مبتنی بر مراتب وجودی انسان از منظر اسلام؛ نمونه موردی باغ دولت‌آباد یزد. *معماری سبز*، ۳۳(۸)، ۱-۱۴.
- Allahyari, S. (2023). Phenomenology of the concept of space and place in the ritual-traditional display of taziyyeh. *Visual Art Studies*, 1(1), 109-115. <https://doi.org/10.22111/jart.2023.44777.1029>
- Assmann, J. (2011). *Cultural memory and early civilization: Writing, remembrance, and political imagination*. Cambridge University Press. [https://books.google.com/books/about/Cultural\\_Memory\\_and\\_Early\\_Civilization.html?id=kxltuUm1KDeC](https://books.google.com/books/about/Cultural_Memory_and_Early_Civilization.html?id=kxltuUm1KDeC)
- Bachelard, G. (1994). *The poetics of space*. Beacon Press.
- Barthes, R. (1977). *The death of the author* (S. Heath, Trans.). In S. Heath (Ed.), *Image-music-text* (pp. 145-148). Fontana Press.
- Bergson, H., & Andison, M. L. (2010). *The creative mind: An introduction to metaphysics*. Courier Corporation. [https://books.google.je/books?id=rYCzAQAQAQBAJ&printsec=frontcover&source=gbs\\_atb#v=onepage&q&f=false](https://books.google.je/books?id=rYCzAQAQAQBAJ&printsec=frontcover&source=gbs_atb#v=onepage&q&f=false)
- Bion, W. R. (1961). *Experiences in groups*. Tavistock Publications. <https://doi.org/10.4324/9780203359075/>

- Böhme, G. (2017). *Atmospheric architectures: The aesthetics of felt spaces* (T. Engels-Schwarzpaul, Ed. & Trans.). Bloomsbury Academic.
- Böhme, G. (2021). *Atmosphere*. Online Encyclopedia Philosophy of Nature. Retrieved from <https://journals.ub.uni-heidelberg.de/index.php/oepp/article/view/80607>
- Bourdieu, P. (2018). Distinction: A social critique of the judgement of taste. In M. P. Bhandari & H. Shvindina (Eds.), *Inequality* (pp. 287-318). Routledge.
- Casey, E. S. (2000). *Remembering: A phenomenological study*. Indiana University Press. [https://books.google.de/books/about/Remembering\\_Second\\_Edition.html?id=JO5B5k3Uvy8C&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Remembering_Second_Edition.html?id=JO5B5k3Uvy8C&redir_esc=y)
- Cassirer, E. (1957). *The philosophy of symbolic forms: Volume three: The phenomenology of knowledge*. Yale University Press. [https://books.google.de/books/about/The\\_Philosophy\\_of\\_Symbolic\\_Forms.html?id=I9k1OF3rK1MC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/The_Philosophy_of_Symbolic_Forms.html?id=I9k1OF3rK1MC&redir_esc=y)
- Clark, A. (2010). *Supersizing the mind: Embodiment, action, and cognitive extension*. Oxford University Press. [https://books.google.de/books?id=I-tSEhdEorUC&hl=de&source=gbs\\_book\\_other\\_versions](https://books.google.de/books?id=I-tSEhdEorUC&hl=de&source=gbs_book_other_versions)
- Corbin, H. (2000). Mundus imaginalis, or the imaginary and the imaginal. *Working with images*, 71 -89. <https://11nq.com/OtBYI>
- Damasio, A. R. (1999). *The feeling of what happens: Body and emotion in the making of consciousness*. Houghton Mifflin Harcourt.
- Dashti, M. (2024). The effect of architectural space on emotion Comparing two approaches of environmental psychology and phenomenology. (e721815). *Architectural and Environmental Research*, 2(2), e721815. <https://doi.org/10.30470/jaer.2025.2044222.1163>
- Dreyfus, H. L., & Wrathall, M. A. (2005). *A companion to Heidegger*. Wiley-VCH.
- Eco, U. (1979). *A theory of semiotics*. Indiana University Press. [https://books.google.de/books/about/A\\_Theory\\_of\\_Semiotics.html?id=BoXO4ItsuaMC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/A_Theory_of_Semiotics.html?id=BoXO4ItsuaMC&redir_esc=y)
- Eliade, M. (1959). *The sacred and the profane: The nature of religion* (W. R. Trask, Trans.). Houghton Mifflin Harcourt. [https://books.google.de/books?id=zBzzv977CLgC&printsec=frontcover&hl=de&source=gbs\\_ge\\_summary\\_r&cad=0#v=onepage&q&f=false](https://books.google.de/books?id=zBzzv977CLgC&printsec=frontcover&hl=de&source=gbs_ge_summary_r&cad=0#v=onepage&q&f=false)
- Foucault, M. (1984). *Of Other Spaces: Utopias and Heterotopias Diakritics*. Johns Hopkins University Press.
- Fuchs, T. (2018). Presence in absence. The ambiguous phenomenology of grief. *Phenomenology and the Cognitive Sciences*, 17(1), 43 -63. <https://psycnet.apa.org/doi/10.1007/s110972-9506-017->
- Gallagher, S. (2006). *How the body shapes the mind*. Clarendon press. [https://books.google.de/books/about/How\\_the\\_Body\\_Shapes\\_the\\_Mind.html?id=1FuOy1jPK3UC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/How_the_Body_Shapes_the_Mind.html?id=1FuOy1jPK3UC&redir_esc=y)
- Gibson, J. J. (2014). *The ecological approach to visual perception: classic edition*. Psychology press. [https://books.google.de/books/about/The\\_Ecological\\_Approach\\_to\\_Visual\\_Percep.html?id=DrhCCWmJpWUC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/The_Ecological_Approach_to_Visual_Percep.html?id=DrhCCWmJpWUC&redir_esc=y)
- Graham, R., & Haake, F. (2006). *Quantum statistics in optics and solid-state physics* (Vol. 66). Springer. [https://books.google.de/books/about/Quantum\\_Statistics\\_in\\_Optics\\_and\\_Solid\\_S.html?id=OJp0DgAAQBAJ&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Quantum_Statistics_in_Optics_and_Solid_S.html?id=OJp0DgAAQBAJ&redir_esc=y)
- Greimas, A. J., Courtés, J., Crist, L., & Patte, D. (1982). *Semiotics and language: An analytical dictionary* (Vol. 10). Bloomington: Indiana University Press.
- Halbwachs, M. (1992). *On collective memory* University of Chicago Press. Chicago IL. [https://books.google.de/books/about/On\\_Collective\\_Memory.html?hl=it&id=GPhGukFWC84C&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/On_Collective_Memory.html?hl=it&id=GPhGukFWC84C&redir_esc=y)
- Hasani, M., Soheili, J., & Akbari Nejat, H. (2024). Analysis of inner peace in virtual reality experience based on the phenomenology of embodied perception of space (Case study: Design of a residential complex in Kish Island). *Hoviatshahr*, 57(1). <https://doi.org/10.71793/hoviatshahr.2024.795239>
- Heidegger, M. (1962). *Being and time* (J. Macquarrie & E. Robinson, Trans.). Harper & Row.
- Heidegger, M. (2001). *Poetry language thought*. Harper and Row.
- Heisenberg, W. (1959). *The Revolution in Modern Science*. Allen & Unwin.
- Hopper, E. (2003). *The social unconscious: Selected papers*. Jessica Kingsley Publishers. [https://books.google.de/books/about/The\\_Social\\_Unconscious.html?hl=ms&id=T9MPBQAAQBAJ&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/The_Social_Unconscious.html?hl=ms&id=T9MPBQAAQBAJ&redir_esc=y)
- Husserl, E. (1931). *Ideas: General introduction to our phenomenology*. G. Allen & Unwin. [https://books.google.de/books/about/Ideas.html?id=3LXz0IZ2fUQC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Ideas.html?id=3LXz0IZ2fUQC&redir_esc=y)
- Ibn Arabi, M. (2006). *The bezels of wisdom*. Karnameh.
- Ihde, D. (1990). *Technology and the lifeworld: From garden to earth* (No. 560). Indiana University Press. [https://books.google.de/books/about/Technology\\_and\\_the\\_Lifeworld.html?id=qGx\\_VpaJKUC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Technology_and_the_Lifeworld.html?id=qGx_VpaJKUC&redir_esc=y)
- Jafaripour, R., Kaboly, M. H., & Shahcheraghi, A. (2024). The relationship between «Rend-e Nazarbaz» (the perfect man in mysticism) and «Dasein» (the superman of the Western world), in the phenomenology of privacy. *Islamic Mysticism Studies Quarterly*, 19(76), 187-209. <https://doi.org/10.2234/erfan.2023.703031>
- Jung, C. G. (2012). *Man and his symbols*. Bantam. [https://books.google.de/books/about/Man\\_and\\_His\\_Symbols.html?id=PQgrkJgkKDC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Man_and_His_Symbols.html?id=PQgrkJgkKDC&redir_esc=y)
- Jung, C. G. (2014). *The archetypes and the collective unconscious* (R. F. C. Hull, Trans.). Routledge. <https://doi.org/10.43249781315725642/>
- Kristeva, J. (2024). *Revolution in poetic language*. Columbia University Press.
- Kristeva, J. (2025). *Intimate revolt: The powers and*

- limits of psychoanalysis*. Columbia University Press. [https://books.google.de/books/about/Intimate\\_Revolt.html?id=NCY2EQAAQBAJ&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Intimate_Revolt.html?id=NCY2EQAAQBAJ&redir_esc=y)
- Lacan, J. (2006). *Ecrits: The first complete edition in English*. Norton.
  - Lacan, J. (2011). *The seminar of Jacques Lacan: Book XX: Encore: 1972- 1973*. Einaudi.
  - Lakoff, G., & Johnson, M. (2008). *Metaphors we live by*. University of Chicago press.
  - Lefebvre, H., & Nicholson Smith, D. (1991). *The production of space* (Vol. 142). Wiley-Blackwell.
  - Llinás, R. R. (2002). *I of the vortex: From neurons to self*. MIT press. [https://books.google.de/books?id=DSp7MG8oGDIC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books?id=DSp7MG8oGDIC&redir_esc=y)
  - Lotman, Y. M. (1990). *Universe of the Mind: A Semiotic Theory of Culture*. Indiana University Press. [https://books.google.de/books/about/Universe\\_of\\_the\\_Mind.html?id=0-xSQUH1YNYC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Universe_of_the_Mind.html?id=0-xSQUH1YNYC&redir_esc=y)
  - Lutz, A., & Thompson, E. (2003). Neurophenomenology integrating subjective experience and brain dynamics in the neuroscience of consciousness. *Journal of Consciousness Studies*, 10(9- 10), 31-52. [https://www.researchgate.net/publication/233699198\\_Neurophenomenology\\_Integrating\\_Subjective\\_Experience\\_and\\_Brain\\_Dynamics\\_in\\_the\\_Neuroscience\\_of\\_Consciousness](https://www.researchgate.net/publication/233699198_Neurophenomenology_Integrating_Subjective_Experience_and_Brain_Dynamics_in_the_Neuroscience_of_Consciousness)
  - Mahmoodi Nezhad, H., Pour Jaafar, M. R., Bemanian, M. R., Ansari, M., & Taghvaei, A. A. (2009). Phenomenology of the urban environment: Promoting urban spaces to urban places. *Journal of Environmental Science and Technology*, 10(4, Special Issue 39), 282-297. <https://www.sid.ir/paper/361947/en>
  - Mahoney, A., & Pargament, K. I. (2004). Sacred changes: Spiritual conversion and transformation. *Journal of Clinical Psychology*, 60(5), 481-492. <https://psycnet.apa.org/doi/10.1002/jclp.20007>
  - Marjouei, A., Shahedi, B., Piravi Vanak, M., & Ghasemi Sichani, M. (2018). Architecture as extensive mind. *Bagh-e Nazar*, 15(64), 29-40. <https://doi.org/10.22034/bagh.2018.69478>
  - Maslow, A. H. (2013). *Toward a psychology of being*. Simon and Schuster.
  - Mehdilou, S. (2025). *An investigation into the role of public mentality in the formation of housing after the Islamic Revolution in Ardabil* [Unpublished doctoral dissertation]. Tehran West Branch, Islamic Azad University.
  - Mellor, P. A., & Shilling, C. (2014). *Sociology of the sacred: Religion, embodiment and social change*. SAGE Publications Ltd. [https://books.google.de/books/about/Sociology\\_of\\_the\\_Sacred.html?id=mbulCwAAQBAJ&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Sociology_of_the_Sacred.html?id=mbulCwAAQBAJ&redir_esc=y)
  - Merleau-Ponty, M., Landes, D., Carman, T., & Lefort, C. (2013). *Phenomenology of perception*. Routledge.
  - Nari Ghomi, M., & Abbaszadeh, M. J. (2024). Special ritual spaces in the house: A look at the influence of modernism in changing ritual ideas in the architecture of houses. *Culture, Identity & Architecture Urban Journal (CIAUJ)*, 9(1), 245-264. <https://doi.org/10.61186/ciauj.9.1.245>
  - Nora, P. (1989). Between memory and history: Les lieux de mémoire. *Representations*, 7-24. <https://doi.org/10.23072928520/>
  - Norberg-Schulz, C. (1980). *Genius loci: Towards a phenomenology of architecture*. Rizzoli International Publications.
  - Proffitt, D. R. (2006). Embodied perception and the economy of action. *Perspectives on Psychological Science*, 1(2), 110122-.
  - Ricoeur, P. (1981). *Hermeneutics and the human sciences: Essays on language, action and interpretation*. Cambridge University Press. [https://books.google.de/books/about/Hermeneutics\\_and\\_the\\_Human\\_Sciences.html?id=8L1CwJOU\\_DsC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Hermeneutics_and_the_Human_Sciences.html?id=8L1CwJOU_DsC&redir_esc=y)
  - Ricoeur, P. (2004). Narrative time. In M. Bal (Ed.), *Narrative theory: Political narratology* (pp. 327-347). Routledge.
  - Sayyad, A., Gharibpour, A., & Delshad Siyahkali, M. (2019). Spaciousness and body awareness: Rereading the concept of space in architectural experience—Case study: Tehran Museum of Contemporary Art. *The Monthly Scientific Journal of Bagh-e Nazar*, 16(75), 71-82. <https://doi.org/10.22034/bagh.2019.190727.4172>
  - Schutz, A. (1970). *On phenomenology and social relations*. University of Chicago press. [https://books.google.de/books/about/Alfred\\_Schutz\\_on\\_Phenomenology\\_and\\_Socia.html?id=L\\_E50oryv-cC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Alfred_Schutz_on_Phenomenology_and_Socia.html?id=L_E50oryv-cC&redir_esc=y)
  - Sekhavadoust, N., & Alborzi, F. (2018). Contemplation on meaning process of historical complex of Qazvin Saadal-Saltaneh and its present identity reading from the view of phenomenology. *Bagh-e Nazar*, 15(59), 29-42. <https://doi.org/10.22034/bagh.2018.60565>
  - Singer, W. (1999). Neuronal synchrony: A versatile code for the definition of relations? *Neuron*, 24(1), 49-65. [https://doi.org/10.1016/s08961-80821\(00\)6273-](https://doi.org/10.1016/s08961-80821(00)6273-)
  - Soltanzadeh, H., & Hasan Pour, M. (2019). The impact of Ta'ziyah ritual on the vernacular architecture of Mazandaran's Tekiehs Ask tribe of Amol. *Islamic Art Studies*, 15(34), 258-295. <https://doi.org/10.22034/ias.2019.95999>
  - Sonesson, G. (1990). The semiotic function and the genesis of pictorial meaning. In *Center/Periphery in representations and institutions. Proceedings from the Conference of The International Semiotics Institute, Imatra, Finland, July 16- 21* (pp. 211- 156). Acta Semiotica Fennica. [https://www.academia.edu/257845/The\\_Semiotic\\_Function\\_and\\_the\\_Genesis\\_of\\_Pictorial\\_Meaning](https://www.academia.edu/257845/The_Semiotic_Function_and_the_Genesis_of_Pictorial_Meaning)
  - Suhrawardi, Sh. (2020). *Hekmat Eshragh* [The philosophy of illumination] (Y. Yasrebi, Trans.). Bustan-e Ketab. (Original work published 1970)
  - Thompson, E. (2010). *Mind in life: Biology, phenomenology, and the sciences of mind*. Harvard University Press.
  - Thompson, E., Lutz, A., & Cosmelli, D. (2005). Neurophenomenology: An Introduction for Neurophilosophers. In A. Brook & K. Akins (Eds.), *Cognition and the brain:*

*The philosophy and neuroscience movement* (pp. 40-97). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511610608.003>

- Tschumi, B. (1994). *Event Cities (Praxis)*. MIT Press.
- Tschumi, B. (2024). *Event-Cities 5: Poetics*. MIT Press.
- Turner, V., Abrahams, R., & Harris, A. (2017). *The ritual process: Structure and anti-structure*. Routledge. [https://books.google.de/books/about/The\\_Ritual\\_Process.html?id=IBRuiOX8VEEC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/The_Ritual_Process.html?id=IBRuiOX8VEEC&redir_esc=y)
- Tymieniecka, A. T. (1999). The ontopoiesis of life as a new philosophical paradigm. In *Life scientific philosophy, phenomenology of life and the sciences of life: Ontopoiesis of life and the human creative condition* (pp. 3- 28). Springer Netherlands. [https://doi.org/10.10071\\_3-2079-017-94-978/](https://doi.org/10.10071_3-2079-017-94-978/)
- Tymieniecka, A. T. (2000). Ontopoiesis of life as the measure for the renewal of education. In A.-T. Tymieniecka (Ed.), *Paideia: Philosophy and phenomenology of life inspiring education for our times* (pp.

3-24). Springer. [https://doi.org/10.10071\\_5-2525-017-94-978/](https://doi.org/10.10071_5-2525-017-94-978/)

- Tymieniecka, A. T. (2012). *The elemental passions of the soul: Poetics of the elements in the human condition: Part 3* (Vol. 28). Springer Science & Business Media.
- Varela, F. J. (1996). Neurophenomenology: A methodological remedy for the hard problem. *Journal of consciousness studies*, 3(4), 330-349. <https://www.scirp.org/reference/referencespapers?referenceid=3187480>
- Varela, F. J., Thompson, E., & Rosch, E. (1992). *Cognitive science and human experience*. MIT Press.
- Zahavi, D. (2008). *Subjectivity and selfhood: Investigating the first-person perspective*. MIT press. [https://books.google.de/books/about/Subjectivity\\_and\\_Selfhood.html?id=kVdst93lQa4C&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/Subjectivity_and_Selfhood.html?id=kVdst93lQa4C&redir_esc=y)
- Žižek, S. (2001). *On belief*. Psychology Press. [https://books.google.de/books/about/On\\_Belief.html?id=ar4K7Y\\_kbmwC&redir\\_esc=y](https://books.google.de/books/about/On_Belief.html?id=ar4K7Y_kbmwC&redir_esc=y)



**COPYRIGHTS**

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the Bagh-e Nazar Journal. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



نحوه ارجاع به این مقاله:

مهديلو، سوئیل؛ دولت‌آبادی، فریبرز و یعقوبی، معصومه. (۱۴۰۴). میدان هم‌حضوری در معماری آیینی اردبیل: تحلیلی پدیدارشناختی- فرهنگی از حضور، خاطره و نشانه. *باغ نظر*، ۲۲(۱۴۹)، ۵۳-۷۲.

DOI: [10.22034/bagh.2025.521555.5816](https://doi.org/10.22034/bagh.2025.521555.5816)

URL: [https://www.bagh-sj.com/article\\_228159.html](https://www.bagh-sj.com/article_228159.html)

